



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است.

عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می باشد که طی ۴ جلسه، از تاریخ ۱۳۶۸/۸/۱۴ الی ۱۳۶۸/۹/۷ به بحث پیرامون «استراتژی» پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نواری، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد. ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده اند، تقدیر و تشکر می نمایم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه: ۱.....
۱۹.....	جلسه: ۲.....
۲۷.....	جلسه: ۳.....
۴۱.....	جلسه: ۴.....

بسمه تعالی

استراتژی

جلسه: ۱

موضوع: مفهوم استراتژی

تاریخ: ۱۴ / ۸ / ۶۸

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم. به نظر ما هر برنامه‌ای باید یک مبنا داشته باشد و بر اساس آن مبنا یک هدف و یک محور جریان تبدیل داشته باشد.

فعلاً به توضیح زیاد مبنا و هدف نمی‌پردازیم، بحث ما روی همان محور جریان تبدیل است. که به نظر ما محور جریان تبدیل مساوی با استراتژی است.

و اگر بخواهیم این مطلب را توضیح بیشتر بدهیم این است که سیاست‌های دراز مدت، درباره‌ی امور اصولی، اصولی یک برنامه به وسیله یک ابزار هماهنگ بشوند. که به آن ابزار که وسیله‌ی هماهنگ‌سازی سیاست‌های اصولی دراز مدت است استراتژی گفته می‌شود، بنابراین استراتژی متعدد نمی‌تواند باشد.

همان طور که برای یک برنامه یک هدف نهایی و یک مبنا باید باشد، یک راه هم فقط وجود دارد نه چندین راه. آن وقت اهدافی که ذکر می‌شود ابعاد مختلفی است که روی هم یک مجموعه را درست می‌کند و یک نتیجه را تحویل می‌دهد که آن یک نتیجه، هدف نهایی است.

مثلاً شما می‌گویید در دستگاه مادی غرضشان رفاه دائم و تزاید اجتماعی بشر است این را می‌خواهند، در باب زندگی و حیات مادی.

در دستگاه الهی می‌گویید غرض نهایی تقرب به حضرت حق تعالی سبحانه هست. آن وقت این تقرب در ابعاد مختلف با یک حرکات مختلف، با یک کارهای مختلفی حاصل می‌شود.

هدف غایی در تمام اعمال کوچک و بزرگ حضور دارد، می‌گویید نماز می‌خوانم به قصد قربت، روزه می‌گیرم به قصد قربت، حج می‌روم به قصد قربت، حکومت بر پا می‌کنم به قصد قربت، رسیدگی به مستضعفین می‌کنم، هر جا که دست بگذارید قصد قربت هست. یک جا نیست که بگویید قربه الی الله کار نمی‌کنم و این مطلب را

دستگاه عرفانی شما پذیرفته باشد. اگر عالم مخلوق است، مخلوق نمی‌تواند از پرستش خالقش دست بر دارد، کار دراز مدت می‌کند در راه پرستش خالق هست، کار کوتاه مدت بکند در راه پرستش خالق هست، همه آموزش در این راه است.

اگر مبنا را ما در اینجا پرستش بگیریم و هدف را تقرب بگیریم آن وقت طبیعی است که یک محور ما می‌خواهیم که همه سیاستهای بلند مدت ما را هماهنگ کند.

به عبارت آخری دید مجموعه‌ای، ابعاد مختلف را متشتت و جدا جدا نمی‌بیند. هماهنگ سازی همه ابعاد را لازم می‌داند، درست کردن یک مجموعه آن هم مجموعه‌ای که در حال جریان است.

اگر ما یک مجموعه داشته باشیم در حال جریان نمی‌تواند مغیر اصلی‌اش چند تا باشد. مغیرهای تبعی دارید و یک مغیر اصلی دارید. درگیری با پرستش غیر خدا در همه‌ی مراتب رشد، و اعراض از غیر خدا، خالص شدن لوجه الله این را در همه ابعاد انسانی‌تان دارید. یعنی اخلاص را در اعمال فردی، خانوادگی، اجتماعی همه جا می‌آورید، اخلاص بدون درگیری با هوا [نفس] نمی‌شود، بدون درگیری با غیر خالص نمی‌شود، اصلاً خالص ساختن، اول تهذیب خود است و آخر هم تهذیب خود است، نظام اجتماعی هم در همه‌ی مراتب تهذیب می‌خواهد که از همه‌ی مراتبی که پرستش غیر هست آن را ترد بکند. ما به ذهنمان می‌آید که این مطلب می‌تواند رشد را تفسیر کند «محور جریان تبدیل» در حقیقت محور توسعه و فن توسعه است.

اگر ما بگوییم که توسعه یعنی کثرت بیشتر توأم با وحدت بیشتر، کثرت تأثیر، بیشتر باید باشد، و وحدت هم باید بیشتر باشد تا امکان این باشد که توسعه پیدا بشود شدت جز با کثرت و وحدت بیشتر نیست.

اگر گفتیم چنین چیزی را که طبیعتاً بر این مبنا به ذهن می‌آید که بحث وحدت و کثرت از نظر فلسفی جزو ضمائهم این بحث باید باشد. که آن هم ظاهراً وصل می‌شود ضمیمه‌اش قرار داد، کثرت تألیفی و کثرت ترکیبی، وحدت تألیفی و وحدت ترکیبی و باید گفت این که شدت بیشتر نمی‌شود الا به وحدت، کثرت بیشتر و این به نظر ما معنای توسعه است. در یک برنامه هم همین طور است برنامه‌ی کثرت و وحدت، وحدت و کثرت را شما خواستید لحاظ بکنید آن وقت در برنامه‌تان، اگر در فلسفه نظرتان این باشد در هدف و برنامه و

مبنا نمی‌تواند نظر تان این نباشد، باید بگویید که وحدت پیدا می‌شود به این که هدفمان یکی است و مبنا یکی است. کثرت پیدا می‌شود که ابعادش مختلف است.

برای چه محور دارد؟ برای این که در هر زمان و در هر مرحله‌ای از تغییر متکفل وحدت جریان باشد. وحدت جریان را از اول تا آخر سیر بدهد. در حقیقت پرستش که مبنا هست یک امر بسیط نیست، وحدت ترکیبی است، پرستنده، کسی که می‌پرستد یک شیء بسیط بدون حرکت نیست. تا آخر هم که تقرب پیدا می‌کند باز مرکب است، تقرب که پیدا می‌کند تغییر پیدا می‌کند. در تمام این مراحل، در تمام این راه باید تغییراتش حول یک محور باشد. محور هماهنگی شما و ابزار هماهنگی بود، سیاست‌های بلند مدت خود را باید بتوانید هماهنگ کنید، همانطور که بعداً می‌گویید سیاست‌های کوتاه مدت را هم حول سیاست‌های بلند مدت باید بتوانید هماهنگ کنید.

اگر گفتیم درگیری با کفر اساس هماهنگی است، استراتژی شما است، این دقیقاً عین این است که بگویید اخلاص در همه مراحل رشد اساس هماهنگی است. چگونه در فرد می‌گویید اخلاص، تهذیب، (کنار زدن از تمایل به غیر خدای متعال [است]؛ و بعد شکل‌های مختلف برایش قایل می‌شوید، اثر اخلاص در تواضع چه است؟ ضد تکبر. اثر اخلاص و توحید در پیدا شدن غبطه و تبدیل شدن حسد به غبطه چیست؟ اثر اخلاص در این که لوجه الله کار بکنند نه مرئاً الناس در اخلاق فردی، (انسان‌شناسی) چگونه کیفیات مختلف را حول اخلاص، حول توجه به خدا و اعراض از غیر خدا هماهنگ می‌کنید؟ برنامه‌هایتان هم باید جاری شدن اخلاص در آن، یعنی درگیر شدن با الحاد است، در درگیر شدن با کفر است.

بنابراین اگر ما می‌گوییم که جریان بندگی خدا در همه شؤون اجتماعی [باید باشد] معنایش این است که هیچ نحوه سازشی با کفر در هیچ یکی از شؤون اجتماعی نداریم. و در همه‌ی شؤون اجتماعی درگیری داریم، و این درگیری موجب رشد ما می‌شود.

در دراز مدت در اقتصاد با کفار درگیریم، در نسبت تأثیر عینی با کفار درگیر هستیم. در دراز مدت در فرهنگ با کفار درگیر هستیم، در دراز مدت در سیاست با کفار درگیر هستیم، ولایت کفر را نمی‌پذیریم،

سرپرستی کفر را نمی‌پذیریم. این نپذیرفتن سرپرستی کفر، در شأن سیاسی‌اش تقریباً واضح است، که اسلام ابا دارد در هیچ یک از شوون از اینکه سرپرستی را بدست کفار بدهد، در شأن فرهنگی‌اش هم تا حدودی روشن است. در شأن اقتصادی‌اش آنجایی که به تکنولوژی می‌رسد کمی مبهم است، کما اینکه فرهنگ هم آنجا که به فرهنگ تجربی می‌رسد مقداری مبهم است. کما اینکه در سیاست آنجایی که به نظر می‌آید در حیطه‌ی دولت اسلامی نباشد حالا با نسبت غیر مسلم هم باید ولایت داشته باشیم در حالی که ما ولایت را حق خودمان می‌دانیم. ولایت حقه که دوتا نیست. ولایت حقه یکی است، نسبت به همه افراد بشر هست. کافر ذمی هم تحت ولایت اسلام باید باشد، روی کره‌ی زمین ما ولایتی جز ولایت خدای متعال را صحیح نمی‌دانیم، چون رشدی را جز به طرف خدا رسمیت نمی‌شناسیم، چون برای عالم جز مخلوق خدا بودن هیچ گونه تفسیر دیگری قایل نیستیم. اگر عالم همه مخلوق است همه سزاوار است که خدای متعال را بپرستند و رشد همه فقط از این راه است.

بر این اساس ما یک تفسیر خاصی از استراتژی پیدا می‌کنیم، البته [می‌توان] این لغت را استفاده کرد و از معنای خاص خودش درآورد و در معنای فلسفی هم حلش کرد و می‌شود هم در آن معنا اصلاً حرف نزنیم و بگوییم ابزار هماهنگ‌سازی سیاست‌های دراز مدت، سیاست‌های اصولی دراز مدت ولی غرضمان از آن روشن باشد.

حالا این تفسیری است که به ذهن ما می‌رسد، به نظر ما می‌آید که استعمال یک لفظ گاهی به مشابهت مصداقی و گاهی به مشابهت فلسفی می‌شود. یعنی گاهی که یک لغت را شما استفاده می‌کنید به دلیل یک مشابهت مصداقی است مثلاً اگر بگوییم استراتژی فن هدایت لشکر یا جایگزین کردن در برترین مواضع قبل از شروع جنگ هست شما یک مشابهت مصداقی درست کنید که ما در اقتصاد و سیاست هم تخصیص نیروها در برترین مواضعی که ممکن هست در اقتصاد.

گاهی می‌گویید یک مشابهت، مشابهت فلسفی‌اش بالاتر است، غرض از این که در برترین مواضع مستقر کنیم چه هست؟ تبدیل شدن وضعیت جنگ از یک وضعیت به وضعیت فتح و پیروزی، رسیدن به یک هدف

است. ما هم محوری را یک نوع تبدیل می‌گوییم. ابزار هماهنگ سازی سیاست‌هایمان بدون هماهنگ شدن سیاست‌های دراز مدت پیروزی حاصل نمی‌کند و به هدف واحد نمی‌رسیم بلکه به تشتت می‌رسیم.

بنابراین، اگر نسبت تأثیر واحد یا هدف واحد در منتهای منتهای واحد یا مورد نظر هست باید مرکبی که می‌تواند آن هدف واحد را تحویل بدهد آن را شما بتوانید ترسیم کنید. سیاست‌های دراز مدت تان را با اهداف نسبی که دارند نسبت به هدف مطلقتان که منتهای همگی آنها هست باید مشخص کنید، و در حقیقت محور هماهنگ سازی است که به عنوان مغیر اصلی در کفش جاری است و همه را هماهنگ می‌کند. یعنی می‌گویند در فرهنگ سیاستان چه می‌گوید؟ سیاست درگیری با کفر، درگیری با کفر هیچ جا از دست داده نمی‌شود این طوری نیست که در فرهنگ بگوییم صلح داریم، آشتی داریم، در اقتصاد بگوییم دعوا داریم، اگر در فرهنگ آشتی کردید در اقتصاد هم نمی‌توانید دعوا کنید. اگر در اقتصاد آشتی کردید در سیاست نمی‌توانید دعوا کنید.

و اگر فرهنگ را جریان رشد ارتکازات ذهنی جامعه بپذیریم و پذیرفته شده‌های نظری و ذهنی را مورد توجه قرار دهیم. یا بالاتر، پذیرفته شده‌هایی که موضوعش درک است ادراک اجتماعی است، دربخش‌های مختلف و پذیرفته شده‌های که موضوعش انسان است و پذیرفته شده‌های که موضوعش اشیاء است. [مورد توجه قرار دهیم]

ادراکات عمومی که یا پذیرفته می‌شوند و یا نمی‌شوند، می‌گویید این درک‌ها را ما باطل می‌دانیم، کاذب می‌دانیم، اینها را تخیلات و اوهام می‌دانیم، قرآن در باره‌ی آنها می‌گوید: «آئهم الا یظنون» اینها را ما باطل می‌دانیم، و این پذیرفته شده‌ها کنار می‌رود.

یک پذیرفته شده‌های دیگری را که کفار قبول ندارند و تخیلی می‌دانند ولی شما معارف حقه می‌دانید، چه قلبی، چه ذهنی و چه حسی. یک کارهایی را شما شیطنت می‌دانید و علم نمی‌دانید یک حالات و صفاتی را صفات شیطانی می‌دانید، یک افکاری را افکار شیطانی و باطل می‌دانید.

در عناصر، یک عناصری را به آنها تقرب می‌جوئید به خدای متعال (در انسان‌ها) تا برسد به عناصر حکومتی تان و تا علاقه‌تان به بقال محلتان که می‌گویید این طرفدار حکومت است. و یک عناصری را بد

می‌دانید و می‌گویید و «برئت الی الله و الیکم منهم» من دوری می‌جویم به خدای متعال و به شما از اینها و از اتباعشان و اشیاعشان و از کسانی که قول و فعلشان را بشنوند و به مطلب راضی باشند، نسبت به طاغوت می‌گویید. نسبت به اشیاء هم، اشیاء را شما ناپاک می‌دانید، مردود می‌دانید، اشیایی را مبارک می‌دانید اینها فرق می‌کند. نسبت به تأثیرات عینی ابزارها، هم همینطور هست، تکنولوژی هم طبیعتاً زیر تأثیرات عینی هستند. یک ابزاری ابزار و ابنیه‌ی فساد در ارض هست، یک ابزاری از ابزار صلاح و فلاح است.

شما در درگیری که دارید تعریف‌تان از انسان و پذیرش انسان تعریف‌تان از درک و پذیرش درک و تعریف‌تان از اشیاء مفید فرق پیدا می‌کند مشترکات در جریان رشد مرتباً تقلیل پیدا می‌کند و معنایش متفاوت می‌شود.

به مثالی که گاهی به ذهن بعضی‌ها می‌رسد اشاره می‌کرده و بحث را تمام می‌کنم. بعضی‌ها می‌گویند ما یک شرکاتی داریم، کفار نکاح دارند و ما هم نکاح داریم. این حرف، خیلی بی‌ربط است شما برای نکاح یک شرایطی را قایل هستید که کفار آن شرایط را قایل نیستند. یعنی چه؟ شما نسبت به نکاح می‌گویید که باید زن در عده نباشد و... عقدش با این شرایط خاص خوانده بشود. بعد یک احکام دارید، می‌گویید که در نزد ناظر محترم نباید باشد و... کفار ضد این را می‌گویند، کفار ارضاء شان نمی‌کند آمیزشی که دوتا زن و مرد تک باهم باشند، اینها اطلاق درست می‌کنند. یعنی دست جمعی آمیزش می‌کنند، دسته جمعی تحریکات را آغاز می‌کنند آن کاری را که شما دسته جمعی‌اش را صحیح می‌دانید در عباداتتان است، شما یک عبادات دسته جمعی دارید که خود دسته جمعی بودش موجب شدت بیشتر می‌شود، مجالس سوگواری دارید (و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب) عبادات جمعی دارید، حج دارید، هر دو حرکت است، حرکت انسان است انگیزه دارد کیفیت خاصی دارد، عمل جمعی است ولی این عمل جمعی به مقصد دیگری است در هر دو ترشح غدد هست، در هر دو هیجان‌ات شدید هست، در هر دو لرزش هست ولی در دو بُعد.

شما می‌گویید حرکات جمعی در شکل خاصی حرکات الهی باید باشد. می‌گویید حرکت نکاح جزء

حرکت‌های جمعی نیست این نباید در حضور هم انجام بگیرد.

[...] شما حرکات جمعی دارید، حرکات خصوصی هم دارید و حرکات فردی هم دارید. یک حرکاتی را فردی قایل هستید و یک حرکاتی را خصوصی قایل هستید و یک حرکاتی را هم جمعی قایل هستید. در دستگاه شما هم هر کدام سر جای خودش است. میزان شدت تحرکات روحی هم در هر کدام متناسب خودش هست، آنها این گونه نیستند، آنها بر عکس شما عمل می‌کنند؛ آنها در رقص‌های به تعبیر بلرزان و بجنبان در همان‌ها انزال می‌شوند. چون حرکت دسته جمعی به طرف دنیا است. تحریک‌ها شدت انعکاس پیدا می‌کند، این شدت انعکاس را شما در مجامع مذهبی دارید، آنها به طرف دنیا دارند و شما به طرف آخرت دارید.

بنابراین، اگر کسی در پستو زنا کند برای دستگاه توسعه‌ی غرب اصلاً زنا حساب نمی‌شود! آن ارضایشان نمی‌کند، حالا یک بدبخت بیچاره جا گیرش نیاید یا پولش را نداشته باشد برود در دانسینگ یا پولش را نداشته باشد برود در عشرتکده‌های خاصی که درست کرده‌اند پولش را نداشته باشد که برود با بدبختی خودش را ارضاء کند. آه حسرت این که دستم نمی‌رسد توی دلش هست. همینطور اگر یک متدین دستش به نماز جماعت و جمعه حج و زیارت نرسد مجبور باشد که در باغی و جایی که دارد آبیاری می‌کند همان جا عزاداری حضرت ابا عبدالله را برقرار کند و خودش هم نوحه بخواند و گریه کند. بعد آه حسرتش در دلش هست که امسال نشد به دلیل این که می‌خواستیم آبیاری بکنیم نشد ما جایی برای عزاداری برویم، گریه هم می‌کند و می‌گوید که نشد شب قدر ماه رمضان من مجبور بودم که در صحرا آبیاری کنم و نتوانستم بروم مجلس احیاء بنشینم. این پیدا است که آه حسرت این طرف هم هست، و آن طرف هم هست.

تبرج برای غیر، برای یک مؤمن هیچ لذت بخش نیست که زنش را به دیگری نشان دهد، دیگران بیایند با زنش جلوی خودش دست بدهند و او را ببوسند. کسی به زنش نگاه نکند. ناراحت می‌شود آن یک چیز دیگر است و این یک چیز دیگری است.

در مجموع من می‌خواهم عرض کنم که دو دستگاه است این مشترکات وقتی در توسعه نگاه می‌شود وحدت، کثرت بنا است بالا برود و مرتباً ما به الافتراق می‌شود. اولش که اجمال است، اجمال بله، ما متکلم به لسان هستیم آنها هم متکلم به لسان هستند، ولی ما چه می‌خوانیم و آنها چه می‌خوانند، ما با چشم به عالم

نظر می‌کنیم و آنها هم با چشم نگاه می‌کنند، آنها چه می‌بینند و ما چه می‌بینیم؟ ما با گوش استماع می‌کنیم، آنها هم با گوش استماع می‌کنند ولی آنها گوششان بدهکار چه حرفی است و ما گوشمان بدهکار چه حرفی است؟

س) در مجموع این مطالبی است که در حوزه‌ی سازمان تحقیقات استراتژیک می‌خواهیم بگوییم یعنی اگر ما بتوانیم این مطلب را به همین جمله‌ی آخری که فرمودید برسانیم، که در توسعه به دلیل این که مرتب کثرت و وحدت در یک جهت خاص دارد زیاد می‌شود در جهت تقرب، هم در جهت خدا و هم در جهت دنیا مرتب چون در توسعه می‌بینیم و کثرت، وحدت باید حول محوری که بتواند در جهت خدا پرستی تمام ابعاد مختلف نظام اجتماعی را جمع بکند و ببرد جلو، حول این محور رشد پیدا بکند عملاً روز به روز تفاوت‌ها بیشتر می‌شود و روشنی ما این است.

حالا بحث استراتژیک را به معنای محور جریان تبدیل کثرت به وحدت ملاحظه می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه کثرت به وحدت، بالا بردن وحدت کثرت ترکیبی. آن وقت ابزار هماهنگ‌سازی سیاست‌ها آن «محور جریان تبدیل» می‌شود.

س) ابزار هماهنگ‌سازی سیاست‌ها؟

س) من خلاصه کنم بحث را ببینیم متوجه شده‌ام یانه؛ یک «هدفی» را ملاحظه می‌کنیم «تقرب» یک «مبنایی» را می‌فرمایید «پرستش» بعد می‌فرمایید یک «محور جریان تبدیل داریم»،

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تقرب را توضیح بدهید و بگویید شدت پرستش و شدت پرستش را باز معنا بکنید بالا رفتن وحدت و کثرت.

س) تقرب را معنا کنیم به شدت پرستش و شدت پرستش را به بالا رفتن کثرت وحدت؟ بعد خود پرستش را چه معنا کنیم به عنوان مبنا؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعلق.

س) پس یک مبنا فرمودید، «مبنا» را بگوییم تعلق، تعلق به خدای تبارک و تعالی. بعد «هدف» را تقرب می‌گذاریم که می‌شود شدت پرستش، شدت پرستش با خود تعلق یکی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: دقیقاً یکی است همان چیز اولی در مرتبه‌ی بالاتر است.

آن وقت شدت پرستش چیست؟ پس بنابراین بالا رفتن وحدت و کثرت را در تعلق ببینید معنایش این است که شدت پرستش حاصل شده است.

آن وقت محورش چه شد؟ «محور جریان تبدیل»، استراتژی شد

س) محور جریان تبدیل را فرمودید جریان تبدیل کثرت به وحدت نیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر، تبدیل وضعیت موجود به وضعیت مطلوب. تعلق اولی به تعلق ثانوی.

س) ظرفیت یک به ظرفیت دو، یعنی ظرفیت بالا می‌رود! که ظرفیت بالا رفتن را توصیف می‌کنیم به کثرت، وحدت.

استراتژی محور جریان تبدیل به ابزاری یا فنون هماهنگ سازی می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن وقت خود این در شکل برنامه و ولایت که می‌آید سرپرست است، سرپرست می‌خواهد آن تعلق عمومی را رشد بدهد پس یک برنامه‌ای لازم دارد، که می‌خواهد وضعیت اول را به وضعیت دوم برساند. آن وقت باید دارای یک ابزار هماهنگ سازی باشد.

س) یعنی اختیاری است که این کار را می‌کند این اختیار یک ابزاری دارد که آن ابزار این کار را انجام می‌دهد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سرپرستی تعلق اجتماعی از مرتبه (الف) به مرتبه (ب) به وسیله یک ابزار انجام می‌گیرد که همان «محور جریان تبدیل» یا استراتژی است. ابزار هماهنگ‌سازی که همان آقای استراتژی است هماهنگ می‌کند که چه چیزهای را؟ ابعاد مختلف جامعه را (کثرات را) یک چیزی می‌خواهد که بتواند هماهنگ بکند.

(س) یعنی کثرات را هماهنگ می‌کند که به وحدت برساند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که به یک ترکیب متعادل برساند، ببینید هر گاه شما هماهنگ نکنید

تشتت می‌شود هماهنگ وحدت نیست، وحدت ترکیبی است. اگر هماهنگ هم نکنید وحدت ترکیبی انجام

می‌گیرد ولی وحدت ترکیبی مناسب داریم، وحدت ترکیبی در دنیا هست شما بخواهید یا نخواهید.

(س) وحدت بسیط که نداریم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وحدت ترکیبی‌تان اگر بخواهد متناسب با هدف باشد یک معیار تناسبی

همیشه می‌خواهد.

(س) جریان تناسب وحدت ترکیبی با هدف، معیار می‌خواهد و این معیارش استراتژی است.

حاج آقا حالا اگر این ضرب در تحقیقات بشود چه می‌شود؟ ضرب در اقتصاد بشود چه می‌شود؟ و اگر ضرب

در سیاست بشود چه می‌شود؟ یعنی این جایی که الان این تحقیقات استراتژیک را ما گفتیم آیا این فرق

می‌کند با این که ما بخواهیم باصطلاح سیاست استراتژیک،

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما نمی‌توانید باصطلاح این کار انتقال را انجام بدهید مگر این که این

ابزار متناسب سازی و ابزار تنظیم را داشته باشید.

حالا که ابزار تنظیم دارید ابزار تنظیمتان، سیاستتان، فرهنگتان اقتصادتان همه را سامان می‌دهد. این بدون

تحقیقات نمی‌تواند انجام بگیرد.

این مطلب هست که باید شما ضرورتاً یک مرکز تحقیقاتی پیرامون این مطلب داشته باشید بدون تحقیقات

چه کار می‌توانید بکنید؟ شما یا باید علمتان، علم لدنی باشد، که ابزار در اختیارتان به صرف رجوع هست، بلکه

رجوع هم نمی‌خواهد، حاضر است در نزدتان. یا علمتان حصولی است، باید یک مرکز تحقیقات داشته باشید

برای این کار یانه؟ طبیعتاً باید داشته باشید.

به ذهنم می‌آید در عین حال این توضیحی را که دادم تا یک حدود مختصری بحث روشن است.

(س) بله. یعنی الان مفهوم استراتژی را ما در دستگاه فلسفی خودمان فهمیدیم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و مهمش همین است که تعریفی را که می‌دهیم در دستگاه فلسفی خودمان ربطش معلوم باشد.

س) دستگاه فلسفی ما نشان می‌دهد ما دو نحو استراتژی داریم، یعنی دستگاه فلسفی ما [را] آنها هم تعریف می‌کنند به این که استراتژی فن اداره و هماهنگ سازی است آنها هم یک اجمال را تعریف می‌کنند، آن تصرفی که ما در دستگاه منطقی می‌کنیم می‌گوییم چون اداره کردن و هماهنگ کردن بر دو مبنا ممکن است صورت بپذیرد، دو جهت هم پیدا می‌کند به دو سمت هم سوق پیدا می‌کند ما می‌توانیم این را در بحث، تفاوتش رانشان بدهیم و بگوییم اجمال استراتژی، همه ممکن است بگویند فن هماهنگ سازی.

ج) در کدام هدف؟ چه شناختی از عالم دارد؟ می‌گوید حرکات‌ها بر اساس اصالت ماده است یا می‌گوید اصل کار تعلق است.

یعنی ربط این حرفی را که می‌زنیم با مبانی فلسفی مان با بحث ولایتمان بهم می‌خواند.

س) خود این برای این که مشخص بشود نسبتش را سرپرستی یعنی ولی می‌فرماید اختیاری است برای اداره کردن باید این ابزار دستش باشد حالا آیا این سازمان تحقیقات استراتژیک را شما می‌خواهید مطرح بفرمایید که خود این دارد هدایت می‌کند یا یک نسبتش را با ولایت اگر بخواهیم تبیین کنیم چطوری می‌شود؟ یعنی آقای [؟] بفهمند جای خودشان را نسبت به،

ج) ایشان جزء امله‌ی آقای خامنه‌ای هستند، همه‌ی نظام جزء ابزار آقای خامنه‌ای هستند. ابزارهای نظام که نمی‌شود ابزار یک کس دیگری باشد.

س) این که درست است، منتها هماهنگی با ولایت از نظر منطقی چگونه صورت می‌گیرد؟

ج) مثلاً ممکن است ایشان بگویند ولی، رئیس جمهور را تأیید کرده و رئیس جمهور من را برای این کار قرار داده است.

س) نه از لحاظ سیاسی، از لحاظ فرهنگی چگونه هماهنگ می‌شود؟

ج) یعنی رهنمودهایی که آقای خامنه‌ای می‌دهند باید برای این دستگاه، برای تحقیق کردن اصل قرار بگیرد. حالا می‌خواهند جنگ با کفار بکنند چه موضوعاتی را باید اولویت بدهند، رهبر می‌گوید چه موضوعاتی را [باید اولویت بدهند].

مشاوره می‌خواهد بدهد به رهبر یک حرف دیگر می‌شود. مشاوره می‌خواهد بدهد در محاسبات فلسفی‌اش می‌آید بررسی می‌کند و می‌گوید از نظر فلسفی ما به اینجا رسیدیم.

س) که این مهم‌تر از این است و باید به این بها بدهیم.

ج) نظر مشورتی می‌تواند بدهد.

تعریف را می‌شود سه فرض بگیریم.

۱- می‌شود تعریف را بر اساس تعاریف مصطلح ذکر کرد.

۲- می‌شود تعریف را به صرف مشابهت و تغایری معنی کرد و شرح الاسمی قرار داد.

۳- و می‌شود تعریف را متناسب با فلسفه و دستگاه نظام فکری بیان کرد.

ولی همه تعاریفمان باهم بخواند.

شرح الاسمی یعنی این که مثلاً ما بگوییم چون آنجا در جنگ بکار بردند. [؟] تعاریف مصطلح هم این که

بینیم دیگران چه گفته‌اند ما هم همان را بگوییم.

س) مهمش این است که برسانیم ما در دستگاه فلسفی خودمان استراتژی را چه تعریف کنیم.

ج) یعنی بر مبنای حد اولیه‌ی تعریفمان که اصالت تعلق هست تعاریف در اینجا چه می‌شود؟ احکامش چه

می‌شود؟

س) بعد که این را گفتیم تحقیقات را می‌گوییم ضرورتاً برای بدست آوردن چنین ابزاری ما باید از طریق

تحقیقات این کار را انجام بدهیم. در یک حدی الآن بالاخره سیستم به یک معنی هماهنگ می‌شود اما رشد

همین هماهنگی را در یک مرکزیتی بتوانیم سامان بدهیم.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته

بسمه تعالی

استراتژی

جلسه: ۲

موضوع: استراتژی درگیری با کفر

کد نوار: ۱۳۶-۰-۱۶۳۱-۲۵۴۲

تاریخ: ۲۱ / ۸ / ۶۸

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحثی که هست این است که یک «محور جریان تبدیلی» داریم، که تصرف کردن در وضعیت موجود و تبدیل کردن آن به وضعیت آینده باید به وسیله آن «محور جریان تبدیل» انجام بگیرد، این یعنی چه؟

یعنی در بها دادن به سیاست‌ها و شکل دادن و جهت دادنشان نقش معیار را دارد. آن هم نه یک معیاری برای یک چیز ساکن بلکه در کلیه مراحل تغییر و تبدیل معیار است. در حقیقت آن چیزی که مراحل مختلف را هماهنگ می‌کند، سیاست‌های دراز مدت است که سیاست کوتاه مدت را هماهنگ می‌کند و آن چیزی که سیاست‌های دراز مدت را هماهنگ می‌کند استراتژی است. عنصری که در مجموعه‌ی عامل مغیر است (مغیر اصلی). و به یک معنی می‌شود گفت که سایر کیفیت‌های هر کدام از سیاست‌های دراز مدت کیفیتی متناسب با یک بُعد از همان محور هستند.

پس ما یک سیاست‌های استراتژیکی، سیاست‌های مربوط به استراتژی داریم، اگر گفتیم درگیری با کفر اصل است، این که کدام سیاست نسبت به کدام سیاست اولویت دارد دیگر این بر همین اصل درست می‌شود. یعنی اینکه کدام یکی از این ابعاد حائز اهمیت بیشتری است.

هرچند در سیاست کوتاه مدت به صورت تاکتیکی ممکن است به یک بُعد بنابر ضرورت شرایط و جریان رشد بهای کمتر یا بیشتر داده شود، ولی سیر مجموعه به این طرف است که مثلاً اگر گفتیم سیاست اصل است

بنابراین درگیری سیاسی اصل است. در درگیری سیاسی هم نفی مطلق تبعیت از کفر، اصل است تا مرحله‌ی این که نفی هرگونه پذیرش کفر و استکبار اصل است برای ما جنگ با استکبار استراتژی اصلی می‌شود.

حالا در یک شرایط تاکتیکی جنگ نظامی با کفار را (که به معنی نفی عینی و فیزیکی استکبار از عینیت به یک منطقه و سلطه‌اش بر یک جمع است به دلایلی گفتیم فعلاً تعطیل است، ولی دقیقاً معنایش این است که بار جنگ با کفر برود به طرف آنجایی که یک نارسایی بوده و آن نارسایی برطرف بشود و برای مرحله‌ی دوم جنگ تمام عیارتری آغاز بشود. مثلاً یک نارسایی‌های فرهنگی وجود داشته است و مردم برای آن توجیه نبوده‌اند.

گفتیم که نواقص فلسفی وجود دارد که دقیقاً علم تغییر وضعیت را مشخص نکرده است. بحث در حرکت کرده‌اند ولی نه هر بحثی که بتواند تبیین استراتژی بکند، این همه کتب فلسفی قوی و خوب ما داریم، در هیچ کدامش بحث از استراتژی که ارکان اصولی تغییر در عینیت است نشده است، اصلاً بحث از تغییر عینیت نشده است در بحث کلام بحثی از حکومت نکرده‌اند، بلی بصورت کلی ولایت معصومین، لزوم وجوب اطاعتشان را بحث کرده‌اند ولی درباره‌ی ولایت عامه که در زمان غیبت چه کار بکنیم بحثی آن طوری نکرده‌اند.

یا در فقه در جزئیات بحث کرده‌اند که مثلاً پیشگیری از تخلفات به دست حاکم باشد، مثلاً این مقدار از اموال بدست حاکم باشد، بیان حلال و حرام به دست حاکم باشد. ولی اینکه «مجاری الامور بید العلماء لله الامناً علی حلاله و حرامه» اینکه کسی که امین بر حلال و حرام است مجاری امور به دستش باشد؛ سر پرستی امور، جریان امور دستش باشد، متصدی جامعه باشد، بحث مبسوطی که از آن استراتژی به دست بیاید نشده است. بالاتر بگویید، بگویید: استراتژی درگیری با کفر است، اصل استراتژی و تغییر عینیت به صورت عام بحث نشده که بعد بصورت خاص گفته بشود که درگیری با کفر استراتژی است.

یک ضعف‌های فرهنگی بوده نتیجه‌اش این شده است که در جنگ تردید می‌کردند.

دشمن برای چه شهرها را بمباران می‌کرد؟ برای ایجاد ارعاب؛ اگر مردم مرعوب بشوند به نسبتی که مرعوب

شوند مقصد دشمن حاصل شده است، و در درگیری با کفر ما عقب نشینی کردیم.

اینکه قم از علما تقریباً خلوت بشود، همه رها کنند و بروند به مشهد، این به علت یک ضعف فرهنگی است، به هر حال اگر کسی مبنایش این بود که باید پناهگاه بسازیم، اگر با چنگ و دندان هم بود، اگر با مغنی‌گری و چاه درست کردن هم بود هرچه بود برابر کفر می‌ایستادند، و اگر کسی مبنایش این بود که خیر، شهادت افتخار ماست که محکم در منزلش بنشینند، این با هم نمی‌سازد.

چنانکه از بیان امام در همان موقع این طور بر آمد که «من در کنار شما هستم» و ابا داشت از این که شخصاً در یک پناهگاهی بروند، قرص ایستاده بودند.

مطلب این است که خود همین که ما پناهگاه بسازیم یا نسازیم این در استراتژی معلوم می‌شود و خود این که به مسأله‌ی استشهاد و شهادت تا چه اندازه بها بدهیم، یعنی برویم برای اینکه خون بر شمشیر پیروز است برای این که آن طرف بیاید و برای عالم قساوتش واضح شود، و به مظلومیت ما دنیا حکم کند.

اینها بحثهایی است که به تبع استراتژی پیدا می‌شوند، ولی خوب ما می‌دیدیم که گاهی ملبسین به لباس روحانیت پیدا می‌شدند و می‌گفتند کسانی که در میدان هم شهید شدند اینها شهید نیستند. بالاتر که گاهی بعضی از ملبسین به لباس روحانیت پیدا می‌شدند که می‌گفتند شما داخل خاک عراق حق ندارید بروید مثل این که مرزها، مرزهایی بود که خدا گذاشته بود مرزهایی نبود که در سازمان ملل درست کرده بودند، مرزهای سیاسی، جغرافیایی یعنی تقسیمات منطقه‌ای که مستکبرین دنیا برای مدیریت خودشان بر مستضعفین تحمیل کردند، این درست کردن مثل تقسیمات کشوری که شما دارید است، می‌گویید اصفهان کجا، شیراز کجا، مشهد کجا و بروجرد کجا و... تقسیماتی می‌کنید و بر اساس آن تقسیمات استانهایی که درست می‌کنید استان‌داری می‌گذارید اداره می‌کنید، تقسیمات جهانی را اینها درست کردند برای این که دنیا را اداره کنند حالا این بنده خدا می‌گفت که پایتان را از تقسیمات آنها بیرون نگذارید، که نمازت باطل است! این یعنی چه؟

ولایت صدام را ولایت الهی بر ملتشان و سرزمینشان می‌دانستند آنها به چه حساب این حرف را می‌زدند و این حرف باطل بود و لکن اینها به خاطر ضعف‌های فرهنگی در حوزه بود.

ضعف فرهنگی در دانشگاه هم کمتر از این ضعف نبود هم‌اشار بر ابزار و جنگ ابزار تکیه می‌کردند، و معنی خون بر شمشیر پیروز است را ادراک نمی‌کردند.

از طرف دیگر هم سیاست‌هایی که امام فرموده بود: «جنگ در رأس امور است» به دلیل این که استراتژی درگیری با کفار اصل نبود قدرتی که هماهنگ بکنند که تولید، تولیدی باشد که بدرد زمان جنگ بخورد. توزیع، توزیعی باشد که بدرد زمان جنگ بخورد، مصرف همینطور نبود.

می‌گفتند که شهرها و پشت جبهه را عین زمان صلح نگه می‌داریم، هزینه می‌برد، انتظارات و توقعات درست می‌کند؛ مدیریت را تحت فشار می‌گذارد. این بود که سیاست‌های هماهنگی با جنگ اینجا هم شناخته شده نبود در عمل، نه تئوری فلسفی و نظری، نه تئوری عملش و نه شیوه‌های عملش شناخته شده نبود.

ضعف‌های فرهنگی بسیار زیاد بود. این ضعف‌های فرهنگی، فرهنگی را به جامعه دیکته می‌کرد که متناسب با زمان صلح بود، البته شهادت یک تأثیراتی بر فرهنگ عمومی مردم می‌گذاشت، انقلاب یک کاری در فرهنگ می‌کرد، ولی این طرف هم اینها بودند و اثر می‌گذاشتند.

به ذهن می‌رسد که اگر ما تاکتیکی یک کاری را یک قدم عقب گذاشتیم برای این است که این ضعف‌ها را اصلاح کنیم کشور را به صورت یک نظامی عظیم، نظامی اسلامی در بیاوریم که در همه‌ی ابعاد، قدرت درگیری با کفر را داشته باشد و بتواند رقابت کند.

پس می‌شود در یک مرحله، جنگ از شکل نظامی در بیاید و در بُعد فرهنگی یا اقتصادی برود. ولی این سیر باید بدانید که مرحله‌ای است و برای درازمدت، نیست، دراز مدت، جنگ سیاسی اصل است، به تبعش باید جنگ فرهنگی و به تبع آن باید جنگ اقتصادی انجام بگیرد.

پس مکانیزم نسبت‌ها، ساختار نسبت‌ها، میزان اهمیت دادن به سیاست‌ها به خود مسأله‌ی اصل بودن جنگ و درگیری بازگشت می‌کند، جنگ نظامی را هم می‌دانید یک حُب و بغض دارد (این نکته را خوب عنایت کنید) که این منشأ اساسی درگیری است. (صفا کأنهم بنیان مرصوص یحبون الله و یحبونه) حب خدا دارند، و دوری و برائت از اعدا خدا دارند، این جوهره‌ی جنگ سیاسی است. ولی خود این حُب از طریق یک نحو عملکردی،

کیفیت ذهنی پیدا می‌کند و آن نحو عملکرد با استفاده از یک امکاناتی ولو امکاناتش نفری باشد اقتصادی می‌شود، مثلاً اگر خود جنگ سیاسی را در شکل نظامی‌اش بخواهیم تجزیه بکنیم باز در آن سیاست به معنای حُب و بغض هست، فرهنگ به معنای کیفیت جریان این حب و بغض، یعنی کیفیت درگیری هست، اقتصاد به معنای مقدورات مادی عینی در جنگ هست.

ولی بهای کدامش از همه بیشتر است؟ مقدورات مادی؟ نه، کیفیت جنگ به نسبت بیشتر از مقدورات مادی ولی هنوز نه، اصلی که جنگ را پیروز می‌کند یا به شکست می‌کشاند حُب و بغض است.

پس اصلی‌اش سیاسی است. تبعی درجه یک آن فرهنگی است که کیفیت جریان حُب و بغض را مشخص می‌کند و اقتصادی‌اش در درجه سوم است، البته ما نمی‌گوییم که درجه سوم را بها ندهید، همه‌ی اینها بها و گسترش پیدا می‌کنند ولی به تناسب سلسله و رتبه‌ای که داریم.

تعریف مختصری از موضوعات سیاست‌های درازمدت دادیم مثل سیاست به معنای حُب نسبت به نظام ولایت و عناصری که سرپرستی را به دست دارند مناصبی که متکفل سرپرستی هستند، از حضرت حق جلت عظمت و مقام ربوبیت مطلقه تا برسد به ولایت نبی اکرم (ص) و ولایت ائمه معصومین (ع) تا برسد به ولی فقیه در زمان غیبت، به اینها در مقابل کفار که نسبت به سران خودشان شدید هستند. طاغوت، تابع آن طاغوت‌ها هستند.

بنابراین تعلق گاهی به انسان، گاهی به ارتکازات و ادراکات است، گاهی نسبت به اشیاء، است تعلقی که موضوعش عناصری باشد که نظام ولایت را می‌سازد. به آن می‌گوییم اعتبار سیاسی، شما می‌گویید من از فلان بقالی جنس‌هایم را می‌خرم می‌گوییم چرا؟ می‌گوید طرفدار انقلاب است. با فلان بقالی رابطه‌ام را قطع کردم، چرا؟ چون علیه انقلاب حرف می‌زد. ارزشمند بودن افراد به نظرشان به چیست؟ تقوی، یعنی چه؟ یعنی حُب خدای متعال یک علت یکسری پرهیز شده‌ها است. حُب علت شده است که نسبت به یک مقدار از مشتهیات نفسانی دوری بجوییم.

(و الذین آمنوا اشد حبا لله) این حب شدیدتر آمده و حب نسبت به شهوات مادی را کنترل کرده است.

این در نظر شما اعتبار و احترام دارد. پس بنابراین یک اعتبار سیاسی دارد، یک اعتبار فرهنگی دادیم، ارتکازات، پذیرفته شده‌ها در جمیع مراحل حساسیت‌ها و تعاریف نظری و کاربردی عینی شما یعنی یافته‌های قلبی پذیرفته شد است.

اخلاق‌هایی که شما خوب می‌دانید آنها را پذیرفتید. یک اخلاق‌هایی را شما نپذیرفتید، اعتبار ندارد، احترام ندارد در نزد شما. متهتک بودن زن در برابر مرد اجنبی در نظر شما یک ذره احترام و اعتبار ندارد، هیچ وقت تعریف از متهتک بودن زن نسبت به اجنبی تعریف شهادت و شجاعت و اجتماعی بودن نیست و این حرف‌ها را شما لقب برایش نمی‌دهید و می‌گویید زن بی‌بندوباری است. یا هیچ وقت نسبت به یک مرد نظر بازی ولو در ساعات تفریحش، ولو در ساعاتی که به کار اجتماعی منظم و خاصی مشغول نیست، رفته در پارک ولی چشمش دنبال زن مردم است، این را هیچ وقت یک آدم سالم تعریف نمی‌کنید؛ می‌گویید یک آدم بی‌بندوباری است، این حالت را به عنوان حالت خوب نپذیرفته‌اید، اگر خدای ناخواسته یک لحظه از ساعات‌تان مبتلا به یک حالی شدید، دچار یکی از این فجورهای ظاهری و باطنی شدید خود را سرزنش می‌کنید و این را به عنوان یک حال نمی‌پذیرید، این را به عنوان یک ذنب و گناه رها پذیرید.

پس بنابراین حساسیت‌های قلبی، نظام دارد نظامش هم در نزد شما معتبر است، و نظام حساسیت کفار هم در نزد شما اعتباری ندارد. می‌گویید این برای پول همه‌ی شرافت انسانی‌اش را فدا می‌کند برای امیالش همه‌ی شرافت‌های انسانی خودش را فنا می‌کند، می‌گویید آن اخلاق استکبار بر خدا و رسول است. می‌گویید حتماً منجر به استکبار بر بندگان خدا هم می‌شود و در نهایت در شکل اجتماعی‌اش، حتماً منجر به مظالم اجتماعی می‌شود.

همین‌طور بر اساس تعاریف فلسفی نظری تان برای شما مغالطه‌های مادیین یک ذره ارزش و اعتبار حقیقی و علمی ندارد بلکه بمعنای یک شیطنت تلقی می‌شود، آن مغالطه‌ها احترامی ندارد.

مثل یک حیوان موذی نظر می‌کند به کسی که این را بلد باشد، می‌گویید این فکر، فکر نیست شیطنتی خطرناک است، حرف‌های این مبتلا و آلوده می‌کند حرف‌های مضر است کتاب و نوشته‌اش را کتب ضلال

می‌گویید. و برای کتب ضلال ارزشی بالمره قایل نیستید در خرید و فروش و نگهداریش مگر برای ردش. اما تعاریف کاربردی شیوه‌های فرهنگی که موجب مسلط شدن مستکبرین می‌شود در عینیت، اینها را شما علم نمی‌دانید، می‌گویید نیرنگ‌های ابلیسی شیاطین است، شیطان بزرگ آمریکا، را به عنوان نیرنگ‌ها و ترفندهای شیطنت آلود می‌دانید، هرگز لقب علم به آن نمی‌دهید.

بنابراین شما تعلق به یک ارتکازاتی دارید و به یک پذیرفته شده‌هایی در سطح پذیرفته شده‌های نظام حساسیت‌های قلبی و اخلاقی و حالات روحی دارید و دسته‌ی دوم نظام فکری و ادراکات نظری و دسته‌ی سوم نظام تعاریف کاربردی عینی عملی را محترم می‌دانید.

در قسمت اقتصاد نیز یک دسته‌ای از اشیاء را پذیرفته‌اید و دوست دارید ابزار متناسب با آن دسته رشد پیدا کند. [...] در حقیقت می‌گویید تلاش اقتصادی، تلاش عینی مادی، من نسبت به آن احساس تعلق می‌کنم می‌گویم چه دسته‌اش؟ می‌گوییم عمومی‌اش؟ نه خیر، آنهایی که بتواند نیاز مسلمین را بر طرف کند.

پس نظام اشیایی را که دارید دوست دارید، و لکن به لحاظ این که اینها بستر پرستش خدا بشود، اگر اشیاء و اسبابتان وسائلی باشد که شما را در راه پرستش خدا و توسعه‌ی کلمه توحید در زمین باز بدارد یا کمک نکند اینها را درست نمی‌دانید مگر آنها را نشناسید، و گاهی عوضی هم ممکن است کسی خیال کند که این وسیله وسیله‌ای است که می‌شود از آن نفع الهی برد درست است، قطع ندارد که این از کجا پیدا شده است، در چه نظامی و در چه دستگاهی و در مصرف، این وابستگی به چه کسانی را ایجاد می‌کند.

به هر حال در مجموع در این سیر، باز آن مقدورات عینیت گاهی مقدورات مال دستگاه نظام سیاسی هست، مثل ابزار ارتباطی، مثل صدا و سیما و روزنامه، گاهی ابزار نظام فرهنگی است، مثل از آزمایشگاه گرفته تا دانشگاه و کتاب‌هایشان. گاهی هم ابزار و مقدورات اقتصادی است.

در جمع شما وقتی که مسجد می‌آیید، مسجد را دوست دارید، مسجد یک مقذور عینی است و لکن مقذور عینی که (یذکرون الله قیاما و قعودا) در آنجا می‌آید. در آنجا صبح و شام خدا را می‌پرستند، یک مقدورات

مادی، عینی را شما وقتی می بینید آ الحمد لله که الان دیگر در ایران نیست ولی در سایر بلاد که می بینید. سخت ناراحت می شوید، می گویند اینجا دانسینگ است و اینجا مفسد است و اینجا محل گناه است و الی آخر.

بسمه تعالی

استراتژی

جلسه: ۳

س) به این جا رسید اگر ما سعی بکنیم یک مقدار بیشتری روی مصادیق هنری توجه و روی اینها سؤال بکنیم و ما هم [؟] بحث را بکشانیم به وادی مباحث هنری هم یک مقداری ما بیشتر استفاده می‌کنیم، هم این که جناب حسینی فرصت می‌کنند مطالبشان را در آن کانالی که ما می‌فهمیم متمرکز بکنند و [؟] بکنند. این است که اگر سؤالاتی در این زمینه‌ها حالا مطرح است یک مقداری ما در زمینه خودمان معنای هنر و غیره خدمتشان مزاحم بودیم و صحبت کردیم راهنمایی فرمودند ولی خودم یک سؤالی در معنای هنر دارم در کل که می‌توانم مطرح کنم اگر سؤال دیگری هست که در این زمینه‌ها طرح بکنیم و شروع بکنیم به صحبت کردن من سؤال خودم را مطرح می‌کنم اگر که احساس کردید و نیاز به بحث مفصلی دارد آن را کنار می‌گذاریم برای این که روی یک مثال بیشتر صحبت بکنیم چون ممکن است این مباحث هنوز بحث فلسفی و فکری داشته باشد. من در مشکلی در ذهنم پیش آمده بود برای هنر تعریف هنر را ، کیفیت بروز اختیار در فرمودند آقای حسینی، و این مشکل برای من پیش آمده بود برای فهم این مطلب اگر ما همه‌ی اعمال یک ادم مؤمن را عبادت فرض می‌کنیم، و می‌گوییم حتی [؟] بودنش عبادت است، غذا خوردنش عبادت است، بیدار بودنش عبادت است، اما در تعاریف که داده شده است یک معنا برای ما یک معنای خاصی دارد، گرچه می‌شود که وقتی که آدم کاملاً وصف می‌شود همه اعمالش عبادت باشد اما وقتی عبادت را می‌خواهیم تعریف بکنیم می‌گوییم عبادت این نوع اعمال است که با این نیت، به این ترتیب و با این خصوصیات انجام بشود، این را من می‌خواهم، در هنر هم مشکل من این است که درست است معنای کیفیت بروز اختیار انسان را می‌فهمم کیفیت تمام معنی، حتی حرکت کردن به طرف یک چشمه‌ی آب به هر حال از خصوصیات درونی انسان یک مقداری متأثر است و مجموعه شرایط که من این اختیارم را این‌طور بروز می‌دهم، دیگری چشمش را سریع‌تر بر هم می‌زند، یا مسائلی شبیه به این. اما این که ما بخواهیم معنای هنر را که همان ارتباطی که عرض می‌کنم

در رابطه با عبادت، ما اگر بخواهیم عبادت را تعریف بکنیم، نمی‌توانیم بگوییم تمام اعمال انسان عبادت است اگر که متصل باشد. می‌گوییم آن نوع عملی است با این نیت و این خصوصیت. در مورد هنر می‌توان این پرانتز را برایش باز کرد، این به اصطلاح درست است که هنر در معنای عام خودش می‌تواند کیفیت بروز اختیار باشد، اما عمل هنری آن عملی است که به قصد بیان مطلب دریافت شده‌ای در صورت ظاهر مطرح بشود. این به یک ترتیبی تعریف بکنیم و خط به آن بزنیم. و از آن حالت عمومی و عام آن خارج بکنیم که یک مقداری مشخص تر باشد. فرموده بودید که تعریف هنر به آن معنا یک انقلاب و یک دگرگونی در کلیه‌ی کنش‌ها و واکنش‌های انسانی ایجاد می‌کند من هم دقیقاً این را قبول دارم. اگر تعریف هنر را به کیفیت بروز اختیار بفهمیم در خیلی از مسائل مان که الان به جهت این که هنر را محدود کردند ما زیاد ضرورتی به [؟] در آنها نمی‌بینیم در آنها ما دقت خواهیم کرد و در آنها توجه می‌کنیم و تغییر حاصل می‌کنیم و این مسائل خیلی مسائل، یعنی واقعاً می‌تواند هنر را از آن محدوده غلطی که در آن قرار گرفته است، سعی بکند که فوائد اجتماعی بسیار عظیمی دارد، اصلاً به یک معنایی هنر مجدداً زنده می‌شود. در بستر تمام ذهن و عین مردم زنده می‌شود. اما از آن طرف هم این مشکل است که یک وجه تمایزی بین اعمالی که الان یک مقداری الآن حتی هنرمندان متعهد و مسلمان ما به عنوان مسائل هنری می‌فمند، با کلیه اعمال انسانی که وجه تمایزی حدفاصلی پیدا نمی‌شود در این مورد من می‌خواستم ببینم که آیا اصراری بر این است که ما آن تعریف را در آن حد نگه داریم و در آن شباهت که من می‌دهم به عبادت تکلیف قضیه چه می‌شود آیا آن گونه است؟ راهنمایی بفرمایید، اگر برادرها احساس این را دارند که این موضوع هنوز مبحث تئوریک و دور از مصداق‌ها است می‌توانند این را کنار بگذارند و در جلسات دیگری از آن بیایند، ما بیشتر روی مثال‌های کوچکتر مصداق و مسائل عینی‌تر شروع بکنیم، و البته کلیات را شاید بین مباحث بتوان راجع به آنها صحبت کرد. آقایان چه صلاح می‌دانند، اول شما بگویید، می‌خواهید برویم در این مباحث یا نه، آقای [؟] نظر شما چیست؟

آقای [؟] شما نظرتان چیست؟ فقط همین را جواب بدهید که سراغ این کلیات برویم یا این که دو سه تا سؤال کوچکتر مطرح بشود.

س ۲ [؟]

پس خود آقایان در این زمینه سؤالی مطرح بکنید، مقیاس کوچکتر و در حد بحث [؟]
س ۱) جلسه گذشته مطرح شد که معیارهای زیبایی شناسی [؟] یک معیارهای [؟] یک مقدار [؟] فرمودند
و به نظر من [؟] لا اقل [؟] مطرح بشود.

س ۲ [؟]

س) مقیاس بحث را سؤالها تعیین می کند، روش این است که اگر سؤالها در مقیاس کوچکتری بیان بشود طبیعتاً اول به آنها می پردازیم، یعنی سعی ما بر این است که اول به سؤالهای کوچکتر و قابل دست رستر پردازیم، الان می گویند معنای زیبایی و معیارهایی برای زیبایی من عرض می کنم در تعریف آنها، اگر همه سؤالها در همین زمینه باشد طبیعتاً باید در مورد آنها صحبت کرد،

س ۱ [؟]

س) شما معتقد هستید که بحث کلی است. شما اگر سؤالی دارید که اگر بتواند این مقیاس صحبت را بشکند.

س ۱ [؟]

س) آقای حسینی شما [؟]

؟) صحبتی داشتیم در مورد خود این معنا و هنر که قبلاً نتیجه گرفته نشد، و آن این بود که اگر هنرمند از طریق دریافت مستقیم [؟] و می خواهد اینها را بروز بدهد رابطه دریافتها و وحی چه می شود. یعنی اینجا نقش وحی چیست؟ [؟] یک صحبتی کردیم و به این معنا نرسیدیم.

[...]

س) وحی ارتباط انسان با ماوراء است، ارتباط رسول با ماوراء ارتباط ما با وحی منزل درحقیقت از طریق قرآن است، اگر هنرمند ادعای این را می کند که خودش هبوط می کند و خودش این ارتباط را برقرار می کند یعنی در حقیقت بای پس هست، یعنی راهی کنار آن را با ماوراء باز کرده است. یا نه و این راهها چقدر مجاز است آیا اصلاً توصیه می شود که این نوع ارتباطات باشد، و یا هر ارتباط انسانی باید از طریق آنها باشد. اینها مکمل یکدیگر هستند، مؤید یکدیگر هستند و یا نه اصلاً دو راه هستند که هر دوی آنها صحیح هستند و یا یکی از آنها به کلی باطل است، این هم خودش [؟] آقای حسینی شما بفرمایید لطفاً.

س (۱) عرض کنم که دیشب که بحث [؟]

س) شما خانم انصاری و خانم و آقای ساعی را می شناسید. خانم انصاری همسر شهید آقای انصاری هستند،

البته ایشان قبلاً همسری نداشتند، ولی ایشان از این نظر عرض می کنم که شما [؟] درست بکنید. [؟]

س (۱) [؟] گوشه ای از بحث را برای [؟] پیدا شد که [؟] گوشه ای از بحث را برای [؟] پیدا شد

که [؟] آن چه که معرفی به تعاریف می کنم مربوط به معانی [؟] رفتارهای هنرمند و جامعه امروزی هنر است

در این کشور [؟] و شیوه هایشان و طرز فکرشان و رفتار ذهنی و انتخابشان، برخوردشان با مسائل [؟] اما [؟]

ارتباط تنگاتنگ به اصطلاح تعادل [؟] ارتباط بین آنها با هنرمندهای مختلف یک مقدار برای من زمینه روشنی

است که [؟] ارتباطش را هنوز نمی دانم که چه طوری به آن شکل عملی بدهم به این ترتیب که من نمی دانم

که اختیار من و در واقع بینیم که ارزش گذاری یک هنرمند یک مقدار به طور بعد شخصی ، چقدر باید در

اجتماع حاکمیت داشته باشد، حاکمیت که چه عرض کنم، حکمیت داشته باشد. به اظهار نظر آنها نگاه به طور

فردی بشود. در این ساختار، در این مقطع نمی دانم که چگونه با آن برخورد بشود می دانم که در ارتباط با آن

وحی و منبع وحی الهیات باید داشته باشد ولی شکل آن را نمی دانم که تا چه عمقی می تواند دخالت بکند، تا

چه جایی می تواند [؟] اصلاً اجازه دارد که جدا از این قضیه اظهار نظر بکند و سؤال آخر این که اصولاً چه

طوری به قضیه نگاه بکنیم. این نگاه کردن تبیین بشود و سرنوشت را بحثی را پیش می آورد که جناب عالی [؟]

می کنید. در واقع دو چشم داشتیم که قبلاً این کار را با آن می کردیم حالا می خواهیم آن دو چشم مان را از

پس زمینه کاری که قصد داریم انجام بشود با شما چکار بکنیم یعنی این [؟] دیگر جستجو را قطع بکنیم یا [؟]
چکار بکنیم [؟]

فکر می‌کنم مشکل شما و آن دوستانی که مشکل [خنده]

حجت الاسلام حسینی: [؟] ما به چه چیزی و از چه موضعی نگاه می‌کنیم اسلامی نگاه کرده باشیم. اگر بگوییم چگونه باید نگاه بکنیم یا اسلامی چی است [؟] جامعه را به آن نگاه وادار بکنیم. فرض بر این که نگاه کردن شما [؟] نگاه کردن‌ها به دوری‌ها باز می‌گردد [؟] یعنی نگاه کردن کسی که [؟] را می‌پرستد و نگاه کردن کسی که ماده را می‌پرستد، هر لذتی که بخواهد کسب می‌کند، هر [؟] را از رنج‌ها بخواهد کسب می‌کند [؟] پناه از ماده نمی‌خواهد لذت از ماده نمی‌خواهد، طلب عالی رحمت می‌کند [؟] به ذهن رسید که بحث منزلت وحی «من احضر الیها...» هر کس که نگاه کند به سوی جهان مادی نابینا می‌شود. و هر کس به غیرمادی نگاه کند بینا می‌شود. [؟] حالا [؟] سالی [؟] تمام هنرمندان دنیا را یک احتمال بسیار بد را [؟] کسانی که بدنشان تزکیه شده باشد نه خودشان [؟] حالا می‌رویم سراغ آدم‌های بد که یک فرضی می‌گذاریم روی همه‌ی آدم‌های «... افسر الیها» با انگیزه مادی نجات پیدا نمی‌کنید. بعد می‌گویند که اینها استفسار مردم نشدند موجب نشدند مردم گمراه بشوند بعد ما می‌گوییم که [؟] خواسته به دام همین استفسار به دنیا می‌شود اگر کیفیت [؟] دنیا را نشانسد. حالا چطوری می‌خواهیم کیفیت گذاری بکنیم برای یک هنرمند از نظر دنیا به صورت ترسیدن باز گردیم به نظر [؟] دیدن آیا وقتی که اختیار پر پیچ و خم شد شما حتما باید یک دستگاه داشته باشید که با این دستگاه بگویید راه کجاست؟ چاه کجاست؟ [؟] والا حیات و زندگی هم جدای از هنر جدای از زندگی جدای از [؟] جدای از عاطفه نمی‌تواند باشد. [؟] شما یک دستگاهی [؟] اخلاقی تان را تطبیق بدهید با شرایط و این به هر حال یک مدل داشته باشیم یک دستگاه داشته باشیم که وضعیت موجودمان [؟] مطالعه کنیم که کدام یک از رفتار انسان که در ایران هستند فرضاً جوان‌های ایران نوعاً این طوری هستند، پیرهایشان این طوری هستند، کهن سالای آنها اینطوری هستند، کار این طوری هستند [؟] ما هم این را منتقل می‌کنیم به محصول، وقتی محصول [؟] نیست که ما بگوییم [؟] بلکه اینها را در یک جریانی

وارد که [؟] وضع بهتری محسوب می شود. مطلقاً مدلی به دستگاه شما [؟] و این رشد طبیعتاً تکاملی است اما این که مرتبه هم مرتبه کمال [؟] است [؟] حالا من یک قدر دیگر مطلب را باز می کنم، شما اگر یک‌طور استبصار به دنیا بکنید اگر به مادی نظر داشته باشید من و شما و [؟] و یک هنرمند روسی بگوییم هنر از زاویه اصالت ماده چه چیزی است، او یک دستگاه دارد باید بگوید در دستگاه وضعیت موجود یعنی وضعیت مطلوب، اگر شما چیز خوبی بیاورید یعنی به درد فهمیدن [؟] فئودالیستی مثلاً کسی از این شخص می پذیرد، نه اگر چیزی را بیاورید مال دوران سوسیالیست‌ها به وضعیت مادی به جامعه سوسیالیستی روسی [؟] یک چیزی می خواهد، یعنی یک هنر می خواهد که بتواند با این دستگاهش، می‌روید در مدرسه برای فرض یا می رود در تلویزیون برایش برنامه می ریزد [؟] در دستگاه غربی [؟] نه این طوری که شما می فرمایید آزاد نیست در دستگاه مادی مقید است که از نظر این که [؟] یعنی دقیقاً روی اشاره به [؟] اگر ما می گوییم تعریف هنر کیفیت بروز اختیار است، برای این که جناب عالی رفتار ما را هم اصلاح بکنید و هنرمند معنایش یک معنای قوی می شود. که می تواند تشخیص بدهد وضع ما چه چیزی است؟ هنرمند حوزه اختیار را کیفیت صحیح به آنها نشان می دهد. دستور اخلاقی اسلام را سبک آن را نمی شناسد غرب دارای یک مدل و منطق است که بر اساس آن ارزش‌ها بیاید یک زندگی که مثل این که آقا سید بد باشد [؟] پرورش نیافته است، روی حساب پرورش نیافتنش می گوید که من اگر برنامه ریزی این طوری بکنم برای مسکن ایشان، یک طوری انجام دهم برای لباس ایشان، یک طوری بکنم برای کلیه اموری که [؟] می کند به اصطلاح به محملی می تواند ایشان تماس بگیرد با عاطفه من باید همه اینها را به کار بگیرم نه برای خودم، برای کل جامعه، یعنی بستر رشد را درست می کنم. و این فرم و محتوایش حتماً، به این آقای طبیب [؟] می رساند که [؟] اگر چه هنرمند در این جا ممکن است یک فیلسوف‌های هنری داشته باشیم که بتوانند این گونه مباحث [؟] و یک به هر حال همکارانی داشته باشند که بتوانند مراتب کلی ترش را، تبعی ترش را تا تعیینش را تا به کار گیری اش را، آن وقت فلسفه هنر غیر از این است که شما بگویید فلسفه اشیاء [؟] فلسفه ای است که درباره این کیفیت [؟] گرای در [؟] که کسی صحبت نمی کند. یک کاری در دستگاه هست که جنسش چه چیزی است. [؟] اگر

رنگ سبز و رنگ سبز را بخواهیم با هم در بیاوریم این رنگ و حالت خزان را بدهیم به این برگها تأثیری که در یک بیننده می‌گذارد چه چیزی است؟ خدمت به چه کسی می‌کند و از رشد و یا [؟] چه چیزی است؟ یعنی می‌خواهم عرض کنم که شما هنر را می‌توانید از روانشناسی جدا کنید؟ و همان [؟] جامعه‌شناسی [؟] و روانشناسی [؟] و جامعه‌شناسی امپریالیسم، اگر بنا باشد پرورش فرد را [؟] یک منطقی می‌خواهد هر کسی با دریافت‌های خودشان بخواهد، [؟] جلو بزند، [؟] دریافت یک به دستش رساند، رساله مثلاً اخلاقی فرض کنید که [؟] می‌گوییم مقامات علیه مال [؟] آنها را بگیرید دستتان، [؟] برای کلیات تا تطبیق نسبت خیلی فاصله دارد [؟] بگویید وقتی تخلیه ای وجود دارد که دوتایش درست در بیاید دوتایش درست در نیاید، [؟] و مضافاً که نگوئید در کارهای هنری منطق راه ندارد چون حتماً یک خط کش دارد که در کادر می‌کشد [؟] به هر حال از این جا شروع می‌کند به این جا ختم می‌کند. این یک نحو غیر عملی در این دکوراسیون یا فرضاً عرض می‌کنم یک تناسبی که [؟] به چشم متمرکز شدن منظور از منظر شکل می‌دهد را حالا در این حال ارتقائش می‌دهید که [؟] چقدر باشد چطوری باشد یک حدودش را اول مشخص می‌کنیم. دیگر هیچ حرفش را در هیچ شکلش مشخص نمی‌کنیم، این را ما عرض می‌کنیم [؟] بشود و در حقیقت حاکم هست در امر هنرمند و هنرمند از این مسائل کیفیت بروز اختیار و به این شکلش هم معالجه می‌کند هم پیش‌گیری می‌کند هم رشد، هر چند کار را به اصطلاح وظیفه اش است [؟] که خوب [؟] راه این نیست [؟] شاید دوباره بحث کلی شروع بشود درباره [؟] در عین حال [؟] به اصطلاح اهل هنر و اینها نیستند که کجایش اشکال داشت [؟] ولی [؟] که نگاه می‌کردم که به اصطلاح [؟] طبیعتاً اگر خیلی جاهایش هیچ چیزی از آن نفهمیدم به دلیل این که [؟] خیلی جاهایش که [؟] به هر حال بعد از کار صبح تا غروب می‌آمدیم [؟] نظر به نظر می‌آمد در آقای بروجردی که عرض کنم که [؟] بروز کرد. لذا بدون این که علم زیاد داشته باشد [؟] حرف‌هایی می‌زند حرف‌هایی به اصطلاح برخاسته از جوهره جانش [؟] به نقطه ای می‌رسد که استدلالش خیلی خیلی مفصلش نیست، ولی برش دارد ولی به آن نمی‌شود گفت استدلال می‌شود گفت ارائه ایمان و اخلاص این آدم، در مقابلش [؟] می‌بینید که [؟] و [؟] خودش را بطلبد یک اشکالی هم می‌کند [؟] هنر خیلی کارش [؟] چیزی

که [؟] می گوید که مذهب اسلام برادر زانو نیست، ولی چه بخشی از مذهب، بخش عاطفه مذهب، این عاطفه تا چه اندازه به آن استدلال متصل است. این عاطفه ادراکات مذهبی خودش را ثبت می کند و [؟] بلافاصله بحث عاطفه مطرح می شود [؟] شعور و آگاهی اسلام طرف ظالم را گرفته است [؟] از اسلام بر می خیزد عاطفه بود که مقابل ظلم قرار گرفت. [؟] اسلام مظهر در ادیان دیگر می توانید پیدا کنید، شکلش فرمش، فرم مقدسات اسلامی ایرانی این است یا مقدسات مذهبی [؟] یا مقدسات مذهبی مسیح [؟] می شود. ولکن آن جوهره‌ای که قیام کرده است، سنجش احساس آنها است. از همان صدر اسلام، از یک [؟] دیگر ارزیابی می شود. بعد حالا یک نگاهی شما می کنید ببینید که از اول تا آخر این ببیند که قیام این کار را به چه چیزی بر می گردد؟ هم از مظالم، هم از چه راه [؟] از گرسنگی محرومین صحبت می کند. این خیلی لطیف همراهان شرک را ریشه و انگیزه مادی بدهد و رسول اکرم این طوری نبوده است که بسیار نسبت به مسلمین [؟] هم خودش [؟] و هم مذهب، ولی هیچ وقت در استدلال از نبی اکرم [؟] نیست. در تشجیع‌ها ممکن است ولی فردایی که یک نفر مسلم می شد، مثلاً مهاجرین رفتند به کوه‌های [؟] مدینه ایشان پشت سر آنها رفت. آنها که رفتند آنجا انصار چه مسلم چه یهودی خواستند از خانه‌های خودشان قسمت کنند، پیامبر قبول کرد. گفت به این‌ها مزارع بدهید، خب مضاربه را [؟] درست کرد. گفت با این قرارداد ببند، این بیان با بیانی که در گرفتن آشتی پیش می گرفت، حالا بعضی هایش جلف هست که آنها را خارجشان کرد می گفت که حمله می کرد شعار سوسیالیستی می داد از جامعه خارج می شد. یک هنرمند نباید [؟] حالا یک مسئله ای که خیلی با ظرافت و با لطافت انجام می گرفت.

وقتی جهل مردم می خواست نشان بدهد. نسبت به خودش، نسبت به سخنرانی که کرد [؟] نسبت به ابراز خشنودی، نسبت به آدم از اول تا آخر را که می بیند یقین می کند که یک واقعه‌ی تاریخی را گاهی می دهند دست یک نفر که قانون حاکم بر تبدیل کیفیت و بعضی وقت‌ها [؟] یا به هر شکل تغییرات، الهی می دانیم و کسی ستم نکند، مادی بودن ریشه اش به چه چیزی بر می گردد به این که بشر مختار نیست، آن وقت این نفر به نام مذهب تعظیم می کند [؟] به نام مذهب گفتیم انقلاب مادی را تشدید می کند آن یک صحبت دیگر

است. این که نیاز اقتصادی تبدیل بشود به [؟] احساسات یک قشر، بعد معنای آزادی ظلم را در امور اقتصادی بفهمیم، عملاً الگوی به تفسیرمادی به آن تفسیر مادی [؟] رسید آن وقت نماز نمی خواندند، چه کسی نماز نمی خواند، ولی جوهره‌ی کارشان، این نماز می خواند آن حاجی حمزه بود کی بود، ابو حمزه بود او هم اهل نماز نیست ولی برخورد جناب عالی با برخورد او خیلی فرق می کند. اگر ما بگوییم یک جامعه شناسی، بیاید تحلیل مادی مادی بکند در یک نمودار مذهبی گرچه یک نویسنده‌ای این تحلیل را در یک کوه برایش یک صحنه‌های مصور، مصورات ذهنی [؟] بعد هنرمندان [؟] البته بعضی از جاهایش اضافه بود حذف کنید. لازم نبود[؟]

هنرمند آن که جامعه‌ی الان را ملاحظه کنید ببینید این‌ها مثلاً دارند یک جاهایی تفسیر مادی می کنند تفسیرها را برگردانید یعنی هنرمند روان شناس نمی‌تواند اسلامی نباشد جامعه شناس اسلامی نباشد در طب هم همینطور [؟] می گویند آقا یک واحد جامعه شناسی هم بگذارید، یک واحد روان شناسی بگذارید کنار کارهایتان نه به صورت دسترس [؟]

این هم می خواهد طبیب بشود نسبت به فرم‌ها باید بدانید که [؟] البته در جامعه هایی که، یک بار شما می گویند که کارش حرفه اش هنر باشد این را من راحت نمی گویم، یه حرفه ای را شما شخصا [؟] جامعه را [؟] اجتماع شما بسنده [؟] شما توانستید زیبایی شناسی عمومی را تغییر بدهید. آن وقت [؟] کلی مجبور است برای رسیدن به معیشتش آن چه را که انتظار است [؟] فرمودید این است که زیبایی شناسی را نظام این که به اصطلاح فرم بدهد به کل احساسات وجود کیفیت اختیارها عوض بشود. حداقل برنامه ریزی بشود. حداقل کلیاتش را بگویید، حداقل بگوید از این طرف باید وصل بشود، آن را به صورتی [؟] موفق شدند. این طرف [؟] من ، مادی زندگی مردم [؟] یعنی آن چیزی که جوان سر مرز تحویل می دهد آن چیزی نیست که زندگی یک [؟] استفاده بشود باید اینجا برعکس بشود [؟] پیشگویی از [؟] می کنیم [؟] شما [؟] اسلامی می شود این باز در بشر [؟] حالا [؟] با چشم سر نگاه نمی کنند با چشم دل [؟] حالا برسیم به این جا که [؟] اسلامی باشد [؟]

این را هم بیشتر [؟] بیشتر [؟] افرادش رو روان شناختی [؟] وارد کنند که بتوانند به عنوان یک صنعت سفارش [؟] این طوری می شود.

س ۲) [؟] مدل سازی اش را شما در [؟] اول [؟] و اسلامی است از چه جایی می فهمیم [؟] براساس [؟] شما شناختی که از انسان دارید انسان شناسی اسلامی یا [؟] برای یک انسان دیگری در اینجا به او اختیار داده شده است و به او آموخته می شود [؟] وسوسه ای وجود دارد [؟] انسان شناسی اسلام را می شناسند جامعه را می شناسند [؟] پشت سرش کی هست احکام اخلاقی می گویند آقای مثلاً [؟] این که سوء ظن بد است مثل یک قانون جایزه است [؟] به حساب [؟] یک قتل حس ظن به وحی، حسن ظن به حب [؟] اخلاقی که ذکر شد نه آن که [؟] اینها احکام [؟] است. این باید شما بر اساس یک بروید می توانید بر اساس این یک فلسفه هنر برسید بعد حالا می توانید بگویید حالا علمی که [؟] قرار می گیرد موضوع این چی هست چه جوری هست آن را استخراج کنید؟ یعنی فوریاتی که علت این که این فرم اثر را دارد جایش خوب است چه طوری است؟ باید کنترل بشود [؟] شما فاصله تان [؟] بخواهد زیاد فاصله بگیرید [؟] نقاشی کند یا عکس این خانه را بکشد فرق می کند. در دستگاه تکنولوژی [؟] خیلی سال طول کشیده است تا آنها فهمیده اند این طوری اصلاً پیدا شدن فلسفه جامعه شناسی و مثلاً فلسفه جامعه شناسی و روان شناسی و شناخت شناسی و اینها [؟] اینطوری نیست که اینها زحمت نکشیده باشند خیلی زحمت کشیده اند حالا مثلاً طوری شده است که مسلط شده می توانند بهانه ای بیاورند. منظورم این است که شما باید اسلام پناه مسلمین باشد در این حوزه هنری در [؟] یعنی علوم هنری را شما می شناسید. شما باید علوم [؟]

[مکالمه عادی بین آقایان] [؟] اتفاقات بهتر از [؟] حداقل انصاف داشتید فکر کردم می خواهید بگویید یک شهر را [؟] ببخشید بفرمایید بفرمایید شما مسائل را اگر می خواهید تمام بکنید بعد که من به هر حال یک ماه انتظار [؟]

س ۳) عرض می کنم حضورتان که من یک سوال صریح دارم که فقط به صورت سؤال عرض می کنم، فکر می کنم که بحث مفصلی داشته باشد، می خواستم راهنمایی بفرمایید. اما از همه آنها رد می شوم به سرعت

می‌رسم قضیه را به بعضی مسائل عینی حالا هم احساس می‌کنم آن چه که عینی گفتم اگر با یک سری مصداق عینی شروع بکنیم به صحبت کردن چند درصد [؟] می‌رسد همه این مباحث را شما صریح تر می‌توانید برای ما روشن کنید. آن مسائل اصلی را عرض می‌کنم و بعد می‌رسیم به آن نتیجه نهایی. یکی این که تفاوت هنرمند با معلم اخلاق در جامعه چیست؟ آیا مثل یکدیگر هستند یا نیستند؟ از نظر تعریف یا از نظر آن چیزی که ما حس می‌کنیم هنرمند نتیجتاً می‌تواند معلم اخلاق باشد ولی بالذات نمی‌توانیم تایید کنیم که معلم اخلاق باشد. حالا من درست می‌گویم یا غلط می‌گویم می‌خواهم حرفم را بزنم، آن هم این است که یک موقع شما می‌گویید اصلاً به منی که می‌خواهم کار هنری بکنم می‌گویید که تو معلم اخلاق هستی، من می‌روم جامعه را نگاه می‌کنم می‌بینم کاستی‌ها و نیازمندی‌ها و .. کجاست بر همین اساس شروع می‌کنم به یک کار هنری انجام دادن که این کار یک کار معلم اخلاق است که ببیند که آقا فرض کنید دزدی در این جامعه زیاد است روی دزدی تکیه بکند اگر مثلاً فرض بکنید که نگاه حرام، در هنر فرقی با آن معلم اخلاق این است که انگیزه و موتور درونیش برای حرکت را نمی‌تواند منتقل بکند با آن نیازهای جامعه یعنی سفارش گیرنده نیست، معلم اخلاق می‌تواند سفارش بگیرد، دزدی هست سفارش می‌گیرد راستی را توصیه می‌کند، اما هنرمند نمی‌تواند سفارش گیرنده باشد یک مقدار زیادی از درون خودش این مسائل [؟] بر حسب خصوصیتی که یک هنرمند دارد نسبت به بعضی چیزها گرایش پیدا می‌کند.

مثلاً مباحث اجتماعی برای حافظ موجب گفتن این مسائل مختلف نیست. ولی ممکن است یک مسئله عمده اجتماعی این را بر نیانگیزد ولی یک روز صبح زود که از خواب بلند می‌شود، این طلوع آفتاب را و این لطافت را مثلاً می‌بیند انگیزه برایش می‌شود همان چیزهایی را بگوید که به درد جامعه هم می‌خورد اما انگیزه آن موتور حرکت آن برای او آن مسائل اجتماعی نیست. اگر ما این مسائل را در نظر بگیریم هنر ما خیلی نزدیک به هنر سوسیالیستی خواهد شد به یک معنا یعنی آن طوری که سفارش را از جامعه بگیریم، می‌دانم راجع به این می‌شود خیلی صحبت کرد که ما آن انگیزه‌ها را اگر انگیزه اخلاقی الهی بگیریم، و در همان سطح هم حرکت بکنیم انتزاعشان به جامعه برسد اشکالی نداریم، قبلش مجاز است که به هر حال جامعه باید از ما

منتقل بشود معلم اخلاق هم مشکلاتش را از جامعه می گیرد و یک تعبیر سوسیالیستی برایش نیست که آن تابع جامعه است بلکه به جامعه نفع می رساند این یک مسئله است. به هر حال تفاوت‌های انگیزش معلم اخلاق و هنرمند که هنرمند که از کجا بر انگیزته می شود برای انجام کارش و معلم اخلاق چطور؟

مطلب دیگری که ما داریم راجع به این صحبت‌ها من ماه عسل آنها را نوشته ام، یک نحوی به این صحبت‌ها مربوط می شود البته جسته گریخته است، مسئله تدریس تاریخ هنر بود در دانشگاه که ما در عمق به این مشکل برخورد کردیم الان اگر ما اجازه بدهیم که تاریخ هنر در دانشگاه، یعنی درسی را بگذاریم به عنوان تاریخ هنر در دانشگاه بخواهیم درسش بدهند هیچ معلمی راهی ندارد به جز این که این را با تحولات سوسیالیستی تعبیر بکند تا بیاید جلو یعنی انگیزه‌های انقلاب صنعتی بعد فئودالیسم بعد... از این صحبت‌ها بکند بعد بگوید حالا که در رنسانس در اروپا این طور شد یک مرتبه اینها برگشتند این نوع نگاه را کردند کند ذهن‌ها برگشت به این مسائل بنابراین نگاهش دقیق هم می گویند نه حالا به زعم همین طور می آیند و می گویند که هیچ حرفی، (الان هم داریم) الان هم در دانشگاه ما این را این طور کردیم تاریخ و هنر را کردیم هنر در تاریخ توجه بفرمایید این هنر در تاریخ در شرایط [؟] هست که هنر در تاریخ ما می گوییم این جور هست چرا این جور هست دیگر نمی گوییم چی شد که این طور شد؟ یعنی آن انگیزه‌های اجتماعی پشت آن را که در هنر تحولات پیدا کرد آنها را نمی گوییم ولی می گوییم یک موقعی این طوری می ساختند یک موقعی هم این طوری می ساختند یک موقع دیگر هم این طوری ساختند، چرا انقدر الکم می گوییم. چرا نگفتیم این زمینه‌ها را که هر معلمی حتی خود بنده بخواهم بروم سر کلاس تاریخ درس بدهم از نظر سلسله مراتب می خواهم توجیه بکنم یک مقدار زیادی سر به داران را، نداریم ندادید شما به ما این را که آن زمینه و معیار و ملاک که ما بتوانیم تحولات تاریخی را پشت سر هم بگذاریم تا با یک موتور حرکت تاریخی اسلامی قضیه را بررسی بکنیم. موتور حرکت تاریخ همیشه قیام مستضعفین است در مقابل مستکبرین و فلان و دادخواهی و حق خواهی و آن هم با زمینه مادی، یعنی تا حالا این الگو در دنیا روشن برای درس دادن درس تا سر دنیا تاریخ هنر و و معقولاتی که در آمریکا هم درس داده می شود بر این مبنا استوار است یعنی آنها تحولات اجتماعی را با زمینه‌های

خصوصیت فرض کنید مردم، متمولین غیر متمولین... یک طوری توجیه می کنند. نه خیلی شدید به یک طرف ولی اگر در کنه حساب بکنید آنها دقیقاً تحولاتی را منتج از تحولات اجتماعی چه تحولات اجتماعی تحولات ابزاری و تولیدی و فلان می دانند، نهایتاً اگر یک کمی با آنها بحث کنید کشیده می شود به آن جا که این مسائل پیش می آید. بنابراین می خواهم عرض کنم که اگر می فرمایید ما یک راه دیگری پیدا بکنیم در تحلیل حرکت سر به داران و بخواهیم آن را با یک معیارهای اسلامی بگوییم که شما باید به ما، ما برای شما مصداق عینی را روشن می کنیم یک کمی راهنمایی بکنید که می خواهیم بگوییم که ادامه بوده یا نبوده در مردم. عینی‌اش می خواهیم بکنیم نه این که دو عامل با هم قیام به قسط را تعریف می کنند. می خواهیم بگوییم این مردم قیام کردند تا می خواهیم از آن صحبت بکنیم عینی‌اش بکنیم می رسیم به این که نان و گوشت و .. این‌طور مسائل معنوی را من یک قدری می فهمم یک کمی که می شد که البته نمک بیشری که البته این الآن جنبه مادی پیدا کرده در این [؟] می توانست از این معنوی تر باشد. یک قدری ده درصد می تواند بیشتر باشد نداریم ما آن زمینه‌ها را که واقعا ما یک فلسفه‌ی تبیین حرکت‌های تاریخی بر مبنای بینش اسلامی که چطور علاقمندی به معنویت، اسلامی عدالت و حاکمیت خدا بر زمین این را می خواهیم عمل بکنیم این را بخواهیم از این صورت تحولات اقتصادی تاریخ خارج بکنیم ما الان نداریم. این مثال تاریخ و هنر را عرض کردم برای این که این بتواند روشن بشود ما الان در دانشگاه به این گرفتار هستیم باید راهنمایی من به صراحت برای این هیئتی که برای آنها کار می‌کنم عرض کردم که من صلاح نمی دانم تاریخ هنر درس بگوییم. استاد می رود سر کلاس همان حرف‌ها را می زند و نداریم و به عنوان مثال با مبانی تحولات اقتصادی بررسی می کنند بعد از آن هم به همین ترتیب، باز هم به همین ترتیب یعنی همین طوری می آید. در تحولات ایران هم باز یک مقدار زیادی همین مسائل. این است که ما آن موقع گفتیم که ما هنر را بگوییم، هنر در تاریخ نه تاریخ هنر، هنر در طول تاریخ، هنر در هزار سال پیش این طوری بود، در صد سال پیش این طوری بود، در ۲۰ سال پیش هم این طوری بود. بگویید چطور انگیزه‌هایش را نگوید این هم بنابراین یک سوژه است بنابراین همین مختصر به آن می پردازیم بعد مفصل به آن می پردازیم که چه معیارهایی است انعکاس آن هم در آنجا پیدا می شود. مسئله

تحوالی که فرمودید در ستاد که تحول در آن بوده در گروه هنر من می توانم به عنوان مسئول خدمت شما عرض کنم که عینی ترین حالت سلیقه جامعه یا آن کیفیت بروز اختیار در جامعه ما از سلیقه‌ها و علاقه‌هایی بود که زیبایی شناسی جامعه ما را متحول کرده بود به سمت پسندیدن سلیقه غربی‌ها یعنی پسند در تئاتر ما فرم تئاتر غربی بود، فرم سینمای ما فرم غربی بود، و اصلاً دستور زبان ما، دستور زبان هنر ما که خود هنر را اگر زبان تصور بکنید، دستور زبان هنر ما از غرب آمده بود یعنی ما فعل و فاعل و مفعول را به سبک غربی کنار هم می چیدیم و بعد می خواستیم از فلسفه اسلامی صحبت بکنیم. اگر آن موقع می خواستیم. الان هم که می خواهیم این کار را بکنیم بحثی نیست راجع به این دارم چاپ هم شده این را اصلاً باز کردم که دستور زبان هنر چطور باید مبتنی بر آن معانی اسلامی و مکتبی خود ما و این دستور زبان نمی شود متخذ از دیگران باشد و ما الان داریم همین کار را می کنیم ما چیزی را که خواستیم در این عمق نتوانستیم برسیم که تحول بدهیم. اما

یک مطلبی

والسلام

بسمه تعالی

استراتژی

جلسه: ۴

تاریخ جلسه: ۶۸ / ۹ / ۷

موضوع جلسه: استراتژی تحقیقات

تاریخ تایپ: ۸۵ / ۹ / ۲۹

س (۱) [...] پس به اصطلاح اصول اسلام ناب محمدی (ص) را موضوع اندیشه اسلامی می‌گذاریم، که باید بتوانیم تبیین کنیم، اولین سؤالی که مطرح می‌شود این است که ما برای هر کسی که بخواهیم طرح کنیم، می‌گویند شما تبیین این اسلام را (یا به عبارتی اندیشه اسلامی را) در چه مراتبی، چرا در این مراتبی که می‌خواهید توضیح بدهید قائل هستید؟ یعنی چرا برای تبیین قائل هستید که باید در این سه رتبه تبیین شود؟ در این پنج رتبه تبیین شود، ابتدائاً فلسفه‌ی دسته‌بندی‌های ما را سؤال خواهند کرد که چرا شما از اسلام به این صورت تلقی می‌کنید، چرا اندیشه‌ی اسلامی را در این سه رتبه می‌خواهید ملاحظه بفرمایید که به تعبیر حضرت عالی به یک دسته‌بندی‌ای که بتواند تمام شؤون حیات را در بر بگیرد. بنابراین فلسفه‌ی دسته‌بندی‌های ما شاید تقدّم پیدا کند، برای اینکه ما بتوانیم با دیگران مفاهمه کنیم که چرا ما می‌خواهیم این طور اندیشه اسلامی را در تمام شؤون مدیریت کنیم. بنابراین هر دسته‌بندی‌ای که بگوییم، فلسفه‌ی دسته بندی شاید مقدم‌ترین چیزی باشد که در ارتباط با دیگران بتوانیم عرضه کنیم. حالا وارد دسته‌بندی که شویم چند نوع به ذهن ما می‌رسد که بر اساس بحث‌های فرهنگی، بحث‌های مختلفی می‌توانیم داشته باشیم که اینها را فهرست‌وار می‌گوییم و بعد از خدمتان استفاده کنیم.

یک دسته‌بندی به ذهن می‌رسد که ما بسیج دانش طلبه را، روی دسته‌بندی «فرهنگ، سیاسی، اقتصاد» آوردیم و گفتیم موضوعات اسلام ناب محمدی را می‌توانیم در ابعاد «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» طراحی کنیم که تقریباً فرمایشات حضرت امام را به اصطلاح فرمایشات منطقی و فلسفی و اینها را در بُعد فرهنگ آوردیم،

فرمایشات سیاسی را در بُعد سیاست و مسائل اقتصادی را هم در بُعد اقتصاد آوردیم. یک دسته‌بندی به این صورت کردیم؛ یعنی بحث‌های حوزه و دانشگاه را به صورت منطقی در فرهنگ آوردیم، مباحث دفاعی و سیاسی را هم در موضوع سیاست و اقتصاد هم که مربوط تکنولوژی و اقتصاد است، آنجا آوردیم. یک دسته‌بندی اجمالی نیز به این گونه انجام دادیم این یک دسته‌بندی که نسبت اندیشه‌ی اسلامی را از موضع نظام حکومتی، ابعاد مختلف نظام حکومتی در سه بُعد بخواهیم تقسیم کنیم.

یک دسته بندی دیگر دسته‌بندی‌ای است که روش کار فرهنگستان به اینجا منتهی شده است؛ یعنی یک بحث در مبانی و یک بحث در مدل‌سازی و یک بحث در کاربرد می‌باشد. به عبارتی می‌توان گفت «مبانی، روش، تعاریف کاربردی»؛ یعنی شاید بتوان آن را دقیق‌تر کنیم بگوییم «مبانی، روش، تعاریف کاربردی». این هم یک دسته‌بندی که ما باید بتوانیم در این سه قسمت، نسبت آن را با اسلام ملاحظه کنیم که عملاً نتیجه‌ی کار خود فرهنگستان به اینجا رسیده که ما توانستیم این تقسیم‌بندی را ملاحظه کنیم.

یک دسته‌بندی دیگر، دسته‌بندی، توصیف و تکلیف و ارزش است، که شاید به یک معنا درست بود که در احکام دسته‌بندی می‌کردیم، اما به یک معنا موجود مطلوب در جوهره‌اش رفت بوده، که این می‌تواند منطق شناسایی آسیب را از توصیف نتیجه بدهد، و بعد شناسایی الگوهای مطلوب را از ارزش نتیجه بدهد و شناسایی راه‌حل‌های انتقالی را از تکلیف نتیجه دهد؛ یعنی باز می‌تواند جریان پیدا کند، تا به عینیت برسد. یک تقسیم بندی دیگر تقسیم‌بندی‌ای است که از روی مدلی که حضرت عالی در نامه به حضرت امام نوشتید در می‌آید که گفت اندیشه‌هایی است که مربوط به مقدرات ارتباطی است، اندیشه‌هایی است که مربوط به مقدرات انسانی است و اندیشه‌هایی که مربوط به مقدرات مادی است، این هم یک دسته‌بندی است که در مجموع چهار دسته‌بندی می‌شود. و یک دسته‌بندی هم از موضع منطق اندیشه‌ی اسلامی را به منطق ارتکاز، منطق تجربه و منطق نظر دسته بندی کنیم، این هم باز دسته‌بندی‌ای بود که سابقاً در بحث‌ها وجود داشت. در واقع می‌توان پنج دسته‌بندی را ملاحظه کرد که اگر حضرت‌عالی سیر جدیدی را در بحث به نظر شما می‌رسد که می‌توان ارائه داد یا چیزی غیر از اینها، خلاصه خدمتان هستیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: «بسم الله الرحمن الرحيم و قل رب ادخلنی مدخل الصدق و اخرجنی مدخل الصدق واجعلنی من لدنک سلطاناً نصیراً» «اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اکرنا بنور الفهم اللهم افتح علينا ابواب رحمتک و انشر علينا خزائن علومک به رحمتک یا ارحم الراحمین و لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم». اما وارد بحث می‌شویم؛ عرض می‌کنیم که طی یک مقدمه‌ای خوب است گفته شود که بحمدالله، نقصی که در قانون اساسی بود و نحوه‌ی تصرف رهبری را در شوؤن کشور از طریق قانونی مشخص نکرده بود، و لذا بارها رهبر فقید انقلاب (قدس الله سره القدوسی) می‌فرمودند که یک قانون اساسی داشت یک تنگناهایی که موجب این شد که مواردی را خلاف این قانون عمل کنیم. این مطلب تا حدود بسیار زیادی برطرف شد، از این طریق که سیاست‌گذاری‌های کلی به رهبر داده شد و جایگاه شورای مصلحت به مراتب بهتر از قبل معین شد و (بحمدالله با تعیین حضرت آقای رفسنجانی به این مرکز تحقیقاتی که استراتژیک کار کنند تعیین شد)، بازوی بسیار نیرومندی برای شورای مصلحت تهیه و تأمین گردید که کارها را این طور که مستفاد شد، (این را طی مقدمه‌ای در پیشگفتار (فصل دوم)) بحمدالله مرکز تحقیقات استراتژیک تعیین شد که نیرومندترین بازوی تحقیقاتی برای سیاست‌گذاری کشور است که ثمرات آن انشاء الله تعالی به شورای مشورت منتقل شد و به محضر مبارک رهبری تقدیم شد تا و با عنایت ایشان به این مسئله، معضلات کشور حل شود. خاصه که اضافه فرمود که چیزهایی را که ایشان سفارش تحقیقاتی بدهند، این مرکز طبیعتاً از طریق شورا به آن و یا از طریق آقای رییس جمهور به آن پیشنهاد می‌شود که روی این موضوعات دقت شود و پاسخ‌های آن را دریاورید و ارائه بدهید.

س ۲) رفت و برگشتی؟

ج) یعنی رفت و برگشتی، سؤالی که پیش بیاید، می‌دهند و می‌گویند روی آن بررسی کنیم و بالعکس! اینها براساس خطوطی که قبلاً معین شده تحقیقاتی انجام دهند و نتیجه‌ی آن را به آنها می‌دهند، این یک سیکل کاملاً جدید و بسیار مبارکی است. بعد از این مطلب، مقدمه وارد می‌شود که بر حسب آنچه را که این مرکز به آن می‌پردازد، یکی از کارهایی را که مسلماً به آن می‌پردازد، دفاع از اندیشه و فرهنگ اسلامی است و اینجا

ذکری از فرمایش امام در دو، سه گد می‌کند، تا استقلال فرهنگی نباشد، استقلال در سایر جهات نمی‌شود، اسلام ناب محمدی و چند گد را ذکر می‌کند.

س ۲) که اهمیت کار فکری و فرهنگی را می‌رساند.

ج) کار اندیشه‌ی اسلامی معین شود. آن وقت می‌گویید اکنون ما خود را در برابر احتمالات مختلفی قرار می‌دهیم، بگوییم آیا چگونه اندیشیدن و چگونه کار کردن در این قسمت، چگونه فعالیت فکری، قدرت تبیین اسلام ناب محمدی یا دفاع از اندیشه‌ی اسلامی را دارد.

اندیشه‌ی اسلامی را خاصاً موضوع کلام قرار می‌دهید، که آیا چطور می‌توانیم، احتمال اول را ذکر کنیم. چه بگوییم اندیشه‌ی اسلامی در کنار اندیشه‌های دیگر بشری یک طرز اندیشه است، شما کار کنید مثلاً درباره‌ی چیزهای مختلفی، نظرهای مختلفی داشته باشید و احیاناً اندیشه‌های دیگران را هم بیاورید و در دستگاه هم عرض قرار دهید، در این صورت کارآیی این چقدر است؟ و صحت آن چقدر است؟ آیا اگر ما در این احتمال بگوییم که ما یک فلسفه‌ی اسلامی داریم، یک فلسفه‌ی مادی داریم، یک فلسفه‌ی شرکی داریم، یکی از فلسفه‌ها هم فلسفه‌ی اسلام است که فکر کردن را بشر اصل بگیریم و گونه‌های مختلف اندیشیدن را در کنار همدیگر قرار بدهیم، هر دستگاهی هم طبیعتاً مدعی این باشد که این طرز فکر کردن من، حق است. این روش دموکرات مآبانه که این طور بگوید، معنایش این است که معارف حقّی الهی را در روش کار انکار کرده است روش کار آن که دموکراسی است، برخورد (به اصطلاح) باز و آزاد به افکار هست؛ معنایش این است که معلوم نیست حق چه کسی و باطل چه کسی است؟ این هم می‌گوید من حق هستم، آن هم می‌گوید من حق هستم! او هم می‌گوید من حق هستم، او یک میدان عملکردی دارد، او هم یک میدان عملکردی دارد و من هم یک میدان عملکردی دارم. این را شدیداً مورد تحقیق قرار دهید؛ معنایش این است که ارزش فکر کردن، حقانیت فکر کردن، ارزش اندیشه کردن را زیر سؤال می‌رود! اصلاً فکر کردن احترامی نداشته باشد، اگر گفتید فکر کردن در راه خداشناسی خوب است، محترم است، فکر کردن در راه باطل هم خوب است، آن را هم شما از موضع این فکر به آن باطل می‌گویید، ولی از موضع خود فکر کردن، فکر کردنی است و کارآیی و کاربردی دارد

و در دستگاه خودش خوب است، معنایش این است که خوبی و بدی، احترام و ارزش را زیر سؤال بردید و مُنکر شدید. هم آنکه می‌گویید خدا است را به او بگوییم فکرت محترم است و هم آنکه می‌گویید نیست، بگوییم فکرت محترم نیست، چون فکر می‌کنی، این را شدیداً مورد تحقیق قرار بدهید.

س ۳) می‌توان گفت این انکار ناپذیر است و این را هم می‌شود شروع کرد؟

ج) نه! اصلاً وارد آن بحث نشوید، فعلاً فقط در فکر کردن ارزش است یعنی از نظر فلسفه‌ی اخلاق و از نظر فلسفه خوب و بدی، شما حق و ناحق بگویید معنایش این است که ظلم به نفس در رتبه‌ی استکبار به خدای متعال، مبدأ حقانیت‌ها است. به هر حال ما معتقدیم که حضرت حق «جلت عظمته» است، هیچ حقی، در هیچ رتبه‌ای مستقل از ایشان نمی‌تواند باشد، موجد همه‌ی امور و تناسب‌ها و حقوق و همه است. حقانیت که نمی‌شود خود او را زیر سؤال ببرد، پایه‌اش کجا بند باشد.

س ۲) صحت و سقم را، نسبت آن را با حقانیت بتوانیم،

ج) بله. یک مقداری در این باره مختصر صحبت می‌کنیم، ولی نه به اندازه‌ای که خیلی طولانی شود و خود آن بحث‌انگیز بشود، یک مقداری عبور می‌کنید و اشاره می‌کنید که این طرز فکر، طرز فکر اسلام ناب محمدی نمی‌تواند باشد. قدرت دفاعی هم بگویید هیچ ندارد، قدرت هجوم به افکار دیگر ندارد، دفاع از اندیشه اسلامی روی این دستگاه نمی‌تواند واقع شود. یک نحو ماده پرستی امریکایی یا دموکراسی خاص در مرتبه‌ی اندیشه می‌شود، این کنار. احتمال دوم اینکه بگوییم بعضی از امور، میدان اندیشه‌ی اسلامی است، در این بحث اسلام حق است و حق با اسلام است، ولی بعضی از امور هم اسلام درباره آن سؤال کرده است، ربطی به اسلام ندارد، این را هم تخطئه کنید، این هم ظلم به رسالت است، اولین ظلم به حضرت حق «جلت عظمته» به ولایت الهیه است و دومی ظلم به رسالت است، معنایش این است که رسالت کامل نیست، معنایش این است که یک گوشه‌هایی از حیات بشر است که ما در آن گوشه‌ها اگر سعادت و شقاوتی فرض کنیم، هدایت ندارد، باید خودمان جستجو و پیدا کنیم، هدایت اسلام محدود به یک مرزهای خاصی است، بقیه‌اش هدایتی ندارد، این شرک است و این رتبه از شرک، مخالفت مهم آن با رسالت است؛ یعنی نقص رسالت، اعلام نقص در رسالت

است. این هم قدرت دفاعی آن محدود است، به درد محدود بودن و آسیب‌پذیری از قسمت‌هایی که محدود است می‌تواند بخورد، آن آسیب آثار خود را در مجموعه منعکس می‌کند، این را توضیح دهید، وارد شوید که وقتی کسی بگوید من در امور زندگی خود با کفّار مشترک هستم، آنها «یأکلون الطعام»، ما هم «یأکلون الطعام و طعام» ما هم یک رقم است، اگر گفتید در مشی زندگی کردن، ما مثل آنها هستیم و بعد کم کم می‌گویید، در مدیریت مثل آنها هستیم، اگر گفتید در مدیریت مثل آنها هستیم، کم کم می‌گویید، در روش گسترش مدیریت مثل آنها هستید، آسیب‌پذیری آن تا اعتقاد هم جای آن می‌آید، این را به میزانی که مناسب این قسمت باشد توضیح دهید، در عین حال مرتباً تذکر دهید که اینجا جای پرداختن این گونه مطالب نیست، در حد بررسی یک احتمال، و ارائه‌ی نظر خودمان در اینکه این (به اصطلاح) طرز تفکر و اندیشیدن قدرت دفاع همه جانبه، تام و تمام و شامل، تحویل نمی‌دهد.

س ۳) هجوم تکنولوژی را می‌توان به روابط انسانی آورد.

ج) هجوم تکنولوژی، هجوم روابط انسانی، این را در روابط انسانی، در مدیریت آوردند، بعد هم خیلی زود بست و جمع و جور کردند که ما غرضی از وارد شدن نسبت به خود این مباحث نداریم، ذکر مثال بود «و لا مناقشه فی المثال» این محدودیتی را که دارد اینجا ذکر می‌کنند، محدودیت دفاعی را می‌آورد و دفاع همه جانبه را هم می‌آورد، این هم رتبه‌ی دوم است.

احتمال سوم را بگوییم؛ احتمال سوم این است که بگوییم اندیشه‌ی اسلامی بر مبنای معارفی که دارد نسبت به تمام اندیشه‌ها و تمام کیفیت‌های مصنوع تمدن بشر باید نظر دهد، به عبارتِ آخری؛ باید نسبت به همه‌ی اندیشه‌ها در چند وجه تعریف داشته باشد، چرا این گونه تعریف می‌کنند؟ رابطه‌ی این تعریفشان با تعاریف دیگر چیست؟ از کدام؟ از پایگاه خودمان. و کاربرد آن چیست؟ یعنی چه؟ یعنی برای هر تعریفی، تعریف مجددی از موضع مبنای خود داشتن، و آن تعریف را توصیف نمودن که جایگاه این تعریف کجاست؟ این یک امر مهمی است، برای تنظیم و بیان این مطلب می‌توان این طور گفت؛ قبل از اینکه وارد شویم به اینکه باید هر چه را که هست تعریف کنیم، باید برگشت و گفت که اول باید نسبت تعاریفی را که داریم به هم مشخص

باشند؛ یعنی یک حدّ اولیه‌ای که قرار می‌دهیم، یا یک حد اولیه‌ای را که مغرض و غیر قابل انکار می‌دانیم، و او را متیقّن اسلامی می‌دانیم، باید یک حدود قابل انکاری را پیدا کنیم، بعد یک نظام تعاریف داشته باشیم که هر تعریف نسبت به هر شیئی، هر موضوع منطقی، هر موضوع ذهنی، هر موضوع عینی، نسبت به همه باید تعریف داشته باشد، می‌توان صحبت از ویژگی‌ها را نکرد، در داخل احتمال سوم است، (در طرز نوشتن عرض می‌کنم)، می‌توان اول کار گفت که تعاریف باید یک نظام داشته باشد، صحبت آن را از حدش نکنیم، تعاریف باید یک نظام داشته باشند، تناسباتی داشته باشند، معرّف جایگاه خودشان و نسبت آنها به سایر تعاریف باشند و قدرت شمول این نظام تعاریف باید بالا باشد.

اندیشه‌ای که بتواند یک نظامی را دهد که برای کلیّه‌ی اموری را که مواجه به آن می‌توان تعریف داشته باشد، جایگاه معرفی کند، این اندیشه توان دفاعی دارد، بگوییم نظام تعاریف طبیعتاً در موضع دفاع ما را قدرتمند می‌کند. تعاریف منسجم و هماهنگی که کلیّه‌ی (حتی) ادراکاتی که عُرْفاً نسبت به امور قلبی دارند، بتواند جایگاه فرمایشات اینها را در نظام تعاریف مشخص کند. تعاریفی را که فلاسفه دارند در نظام تعاریف بتواند مشخص کند، تعاریفی را که علمای علوم ریاضی در نظام تعاریف دارند بتواند مشخص کند، تعاریفی را که در عینیت دارند بتواند جایگاه آن را مشخص کند. جایگاه اشیاء را بتواند مشخص کند، روابط انسانی را بتواند مشخص کند، اینها را یکی یکی، مثال می‌زنید، بعد می‌گویید چنین نظام تعاریفی که شمول بر کلیّه‌ی معارف داشته باشد، قدرت اینکه پایگاهی برای دفاع از یک اندیشه شود، را دارد و طبیعتاً نمی‌تواند چنین نظام تعاریفی به وجود بیاید، مگر یک نظام فکری بر یک پایه‌ای که این گسترش پذیری و این وحدت‌پذیری را داشته باشد، زیر بنای آن باشد، پس ما نظام تعاریف می‌خواهیم؛ تعریف‌های ما باید قدرت شمول داشته باشد، تعاریف دیگر ما را باید در خود حل کند، هم در وجه فلسفی و چرایی آن و هم در فصل جایگاه و چیستی آن و هم در فصل کاربرد آن و نسبت تأثیر عینی آن در این سه قسمت باید قدرت داشته باشد، هر چیز یا هر تعریف را مشخص کند، یا هر مقوله، یا هر مفهوم، یا هر حال، یا هر ادراک قلبی، اینها را باید بتواند مشخص کند، اگر توانست

مشخص کند این می‌تواند دفاع کند؛ یعنی این قدرت وحدت و کثرت و شمول آن هست که قدرت دفاع را به آن می‌دهد، چنین چیزی هم جز بر پایه‌ی یک نظام فکری به دست نمی‌آید.

حالا فصل دیگری را بعد از احتمال سوم را که ما انتخاب می‌کنیم، از ویژگی‌های آن نظام فکری شروع می‌کنیم به سخن گفتن، نظام فکری چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد تا این احتمال سوم که نظام تعاریف هست امکان‌پذیر باشد؟

س ۲) حاج آقا ببخشید! ما قبل از اینکه وارد این مبحث بشویم، پس یک نظام تعاریف و یک نظام فکری می‌فرمایید؟

ج) بله. نظام تعاریف ما محصول معرفتی است و نظام فکری ما که روش درست کردن این تناسبات و ملاحظه تناسبات است. تعریف همیشه به منزله‌ی ثمره است، شما یک ابزاری می‌خواهید، یک ماشین، یک کارخانه تولیدی می‌خواهید، یک موادی می‌خواهید تا بتواند یک محصولی را تحویل بدهد، اگر این تکنولوژی محصولات شما بالا باشد و شمول در همه‌ی نسبت تأثیرها بتواند حضور داشته باشد، قدرت دفاع در همه‌ی نسبت تأثیرها دارد. اگر در همه جا نتواند حضور داشته باشد، هر جا که حضور نداشته باشد دشمن می‌تواند حضور پیدا کند.

آن نظام فکری چه چیزی باید داشته باشد؟ در نظام فکری، ما نیازمند به این هستیم که حتماً یک فلسفه‌ای داشته باشیم که بتواند ابتدائاً روش دسته‌بندی را تحویل دهد، که خود آن فلسفه باید بر اساس یک اصول موضوعی اولیه و نهایتاً به یک امر متقن ختم شود، در حقیقت جزمیت یا ایمان در مرتبه‌ی اول، بر شکل نظام فکری می‌آید، ایمان در مرتبه‌ی دوم می‌شود؛ یعنی وحدت که پیدا کرد روش آن متقن بود، تناسبات آن با هم هماهنگ بود. مرتبه‌ی دوم می‌شود، ایمان در مرحله‌ی سوم پس از تعاریفش است، وقتی که کلی تعاریف پیدا کرد، وحدت که پیدا کرد، وحدت برابر است با جزمیت [...]

ج) در اینجا می‌گویند روش و خصوصیات روشی را که می‌خواهید بگویید بین آن یقین اولی‌تان و یقین دومی واسطه می‌شود؛ یعنی اینجا هم دوباره یک جریان ترتیبی می‌بینیم که یک دوئیتی است و یک ربطی،

یک امر بسیار گسترده و عظیمی است که بر یک پایه‌ای قرار دارد و اگر این پایه در جریان رُشد هماهنگی داشته باشد، آن نظام خاص شما را تحویل می‌دهد و گسترش یقین شما را ایجاب می‌کند؛ یعنی قدرت برخورد شما را تأمین می‌کند. حالا در اینجا خصوصیات را که باید برای نظام فکری بیان کرد، پس ما یک دلیل یقین اول داریم، یک روش دسته‌بندی موضوعات داریم، یک به کار گرفتن آن را داریم، تا تعاریف ما از یک فصل در بیاید و تعاریفی شود که قابل ملاحظه نسبت تأثیرش در جوانب مختلف است، چرا؟ همین که ارتباط و کارآیی آن را در تعریف، توانستید تمام کنید، در این قسمت می‌خواهیم بگوییم که پایه دارد. پایه آن یقین اولی است، بعد نظام فکری، می‌آید و خودش کار گُن می‌شود و بعد ثمره تعاریف دارد، بعد می‌خواهیم بگوییم که اینجا یک نسبت‌هایی که بین تعاریف مختلف آن است که چرایی و چیستی آن؛ یعنی رابطه‌اش به کلیه‌ی تعاریف و تأثیر آن را مشخص می‌کند، می‌خواهیم بگوییم این در یک هدف کاربرد دارد. پس کاربرد عینی یقین قلبی‌مان را در عینیت به این وسیله باید قابل ملاحظه و اندازه‌گیری باشد.

س ۳) به وسیله‌ی نظام فکری؟

ج) نظام تعاریف به نظام فکری بیاید، بعد قدرت کنترل، این اندیشه‌ی اسلامی را به کار گیریم، باید قدرت کنترل ایمان قلبی نسبت تأثیرش را در عینیت خارجی به ما تحویل دهد این فصل را همین طور می‌بندیم. و در فصل دیگر وارد می‌شوید.

س ۳) پس مباحث این فصل «ویژگی‌های نظام فکری» بود؟

ج) ویژگی‌های نظام فکری که از یقین اولیه به وسیله‌ی روشی که بر خود پایه یقین فلسفه‌ای استوار شده باشد آغاز می‌شود، روش را تحویل دهد، روشی را به دست می‌آورد، موضوعات را دسته‌بندی می‌کند، تعریف می‌دهد، رابطه‌ی بین آنها را نشان می‌دهد، چرایی و چیستی و کاربرد را، نسبت تأثیر عینی را تحویل می‌دهد، بنابراین نسبت تأثیر عینی هر معرفت و یقین قلبی را نسبت به خارج باید مثل و معین کند. اینجا را که تمام کردید و وارد فصل بعد می‌شوید؛ عنوان فصل بعد را می‌نویسید «سمت‌گیری جریان رُشد دفاع اندیشه‌ی اسلامی».

س ۳) دفاع از اندیشه‌ی اسلامی، بله؟ یا دفاع اندیشه؟

ج) مرقون کنید، «چه چیزی نوشتید».

س ۳) سمت‌گیری جریان رشد دفاع از اندیشه‌ی اسلامی».

ج) قدرت دفاع از اندیشه‌ی اسلامی.

س ۳) قدرت دفاعی اندیشه‌ی اسلامی؟

ج) می‌فهمیم به اینکه «قدرت دفاعی اندیشه‌ی اسلامی در جریان رشد و سمت‌گیری آن». این را شروع می‌کنیم، یک مقدمه می‌گویید که چند احتمال درباره‌ی ادراک بشر است، احتمال اول: که برابری یقینی با خارج داشته باشد و تطابق داشته باشد و ابداً تغییر و جریان نه به صورت تحوّل و نه به صورت تکاملی نپذیرد. اگر ما جریان رشد را در عینیت، در نسبت تأثیرها بپذیریم و پذیرفته باشیم، اینکه نسبت تأثیرهای عینی یک موجود باید در جریان رشد نیز رشد کند.

س ۳) نسبت تأثیری عینی هم باشد، رشد کند.

ج) نسبت تأثیر عینی هم باید رشد کند، نپذیرفتن اینکه ایمان قلبی و ادراک نظری نیز باید هماهنگ آن رشد کند؛ معنی آن این است که قدرت دفاع آن را از دست داده، عینیت در حال رشد کردن است، نسبت تأثیر او رشد نمی‌کند، اثر نمی‌پذیرد و اثر هم نمی‌گذارد، آهسته آهسته منزوی می‌شود، شیئی که منزوی می‌شود، معنایش این است که قدرت تهاجم ندارد، قضیه معلوم شد! پس اگر ما بپذیریم در خارج تغییراتی است، نسبت تأثیرها هم گسترش پیدا می‌کند، یک گونه رشدی پیدا می‌کند، ولی نسبت تأثیری که از قلب به عین می‌آید رشد نمی‌کند، چون اندیشه‌های اسلامی فیکس و ثابت است، باید بپذیریم که اگر یک چیزی را در تاریخ ثابت گرفتیم و یک چیزی هم رشد می‌کند، نسبت اثر این به آن چیزی که رشد می‌کند مرتباً در حال انزوا است؛ یعنی آنها مرتباً، ولو این اثر هم نپذیرد، روی آنها هم اثر نگذارد، ولی آنها مرتباً یک جاهایی می‌روند که به آنجا نمی‌تواند برود، آنها دارند یک گسترش‌هایی پیدا می‌کنند که این لزوماً در آنجا حضور ندارد.

س ۲) این احتمال دوم می‌شود اینکه اندیشه‌ی اسلامی در بعضی از شمول است.

ج) بله. این را رد می‌کنیم، می‌گوییم این قدرت دفاعی همه جانبه ندارد چون قدرت رشد ندارد، اگر بگویید بعضی از اندیشه‌ها هم باز این طوری است که برخی از آنها ثابت است و بعضی دیگر متغیر است، باز همین فرض به گونه‌ای دیگر تکرار می‌شود که می‌شود احتمال دوم می‌شود.

س ۱) این در صورتی که ادراک برابری با خارج داشته باشد؟

ج) تطابق و برابری حقیقی داشته باشد. قسمت دوم اینکه احتمال دوم آن را هم ذکر کردید که بعضی‌های آن رشد کند و بعضی‌های آن ثابت باشد، این هم همان اشکال اول را داراست.

س ۱) یعنی بعضی تطابق حقیقی داشته باشد و بعضی نداشته باشد؟

ج) بعضی نداشته باشد و بعضی که تطابق حقیقی دارد رشد نمی‌کند، منزوی می‌شود و بعضی که تطابق حقیقی ندارد رشد آنها از آن دسته بریده می‌شود.

فرض سوم؛ این است که بگوییم اصلاً ایمان و اندیشه و عمل هر سه در جریان رشد هستند و ادراک نسبت به هر سه هم در جریان رشد است و سمت‌گیری است که می‌تواند ثابت باشد، نتیجه بدهد تکاملی بودن را نتیجه بدهد یا سمت‌گیری هم متحوّل باشد و نسبی بودن نتیجه بدهد که با تکامل سازگار نیست. حالا جهت ثابت جهت رشد است و مسیر اندیشه تکامل است. اگر چنین چیزی شد، آیا تعاریف هماهنگ با جریان رشد است؟

س ۱) اگر چطور شد؟

ج) اگر ادراکات قلب و نظر و حس بنا شد با جریان رشد باشد، آیا در اینجا صحیح است کلمه‌ی هماهنگی را به کار ببریم؟ هماهنگ با جریان رشد است؟ یا تعاریف کاربردی است؟ در هماهنگ بودن نسبت به ادراک از خارج یا از حالات، یا از حرکت ذهن، معنای آن می‌گوید که تناسب آن حقیقی است، تناسب این اندیشه با خارج حقیقی است.

س ۱) یعنی هماهنگ است؟

ج) تناسبات این فکر و خارج برابری حقیقی دارند، جهان خارج با جهان ذهنی و جهان قلبی و جهان حسی، روابط آن روابطی است که برابری حقیقی دارد هر چند خود آن مفاهیم برابری ندارند، ولی نسبت آنها نسبتی است که اگر یک شیئی را از خارج به ذهن ببرید مرقون بفرمایید این هماهنگی نیست، تمام نیست. زیرا هماهنگی و حفظ تناسب در این مرتبه اشرف به حقیقت اشیاء را کماهی لازم دارد، و یا لا اقل اشرف به جریان کماهی لازم دارد. این مرتبه‌ی سوم است.

س ۳) این هماهنگی را می‌فرمایید که در رتبه‌ی هماهنگی قلب و ذهن و عین است؟
ج) بله.

س ۳) یعنی اگر ما بیاییم و بگوییم به اصطلاح یک،

ج) اگر گفتید اندیشه‌ی نسبت به خارج، هماهنگ است و تناسبات آن دقیقاً برابر است؛ یعنی فعلی را که من می‌کنم، عین آن است که باید بکنند، اندیشه‌ای که دارم عین آن است که باید داشته باشند؛ یعنی رشد با من، برابری یک به یک دارد؛ یعنی عین اشیاء اولی آینه نسبت به خود شیء می‌گفتید اینجا نسبت به رابطه آن می‌گویید؛ یعنی خطا در اینجا نمی‌تواند وجود پیدا کند، گسترش و آگاهی هم نمی‌تواند پیدا کند، چون تناسبت شما یک به یک است.

س ۳) یعنی حداکثر ظرفیت به کار گرفته شده؟

ج) حداکثر ظرفیت رشد به کار گرفته شده.

س ۳) یعنی اگر قرار بود - من این طور می‌فهمم - منظور حضرتعالی این است که،

ج) صحبت این است که ما می‌گوییم شما تعاریف کاربردی الهی دارید، تعاریف کاربردی الهی داریم و تعاریف کاربردی ابلیسی هم داریم، هماهنگی حقیقی ما را نمی‌تواند حفظ کند.

س ۴) اگر کاربردی شود برای دو طرف می‌شود؟

ج) قسمت آخر این است که این احتمال وجود دارد که بگوییم تعاریف کاربردی، تعاریف کاربردی است. حالا اگر تعاریف کاربردی شد که در جهت‌گیری و سمت‌گیری الهی که واقع شود، شما سعی در تسلیم بودن نسبت

به وحی می‌کنید، سعی در اینکه توصیف کنید می‌کنید، اندیشه‌یتان را در آن راه به کار می‌گیرید و در همه‌ی مراتب هم به کار می‌گیرید، ولی محصل آن این است که در این مرحله برای شما کافی است، در این مرحله قدرت دفاع از اسلام را به شما می‌دهد، به طرف مقصد است، به طرف پرستش است. ولی حقانیت آن مثل وحی نمی‌شود و مثل عمل معصوم در جریان رشد به وحی هم نمی‌شود؛ یعنی نه علم معصوم نسبت به جایگاه حقیقی اشیاء کم‌امی که تطابق یک به یک دارد، الی آخر، برای شما حاصل است! و نه علم مرتبه‌ی ثانیه‌ی معصومین که ملاحظه‌ی هماهنگی در جریان رشد است، که عاری از خطا و اشتباه است، این را هم برای شما ندارد. سومی آن که تعاریف کاربردی است، که نه فقط شما عین موضوعات خارج را ادراک حقیقی نمی‌کنید، بلکه ادراک شما هماهنگی آن هم صد در صد تمام نمی‌شود، فقط ادراک شما در جهت خاصی که ثابت شده است. کارآیی دارد هر چند اینجا هم باید هماهنگ باشد، ادراکات شما سه تایی با هم، تا پیش‌گیری از میزان خطا شود. ولی سه دسته از ادراکات انسان با هم هماهنگ است، نه این سه دسته با خارج هماهنگ است، به طوری که شما بگویید بنابراین دیگر غفلت، نصیان، اشتباه، نارسایی علم معنا ندارد، علم است و در جریان رشد است و عین مسیر رشد همه‌ی عالم، شما به آن رسیدید و علم شما مثل علم معصوم در مقام عمل است.

پس نه علم شما در مقام توجه به همه‌ی کائنات و علم کتاب، مثل علم معصوم است و نه علم شما در مقام عمل مثل علم معصوم است، بلکه علوم شما، علمی خطاپذیر است، رشد یاب، صحت آن هم در سه تایی آن با هم هماهنگی می‌کنید، کنترل صحت آن را هم از این جهت می‌کنید، ولكن تعاریفی که می‌دهد در یک مسیر کاربردی می‌شود.

س ۳) یعنی توانسته ایمان قلبی را در یک زمان و مکان جریان به نسبت دهد؟

ج) به نسبت خود آن.

س ۳) به نسبت همان ایمانی که می‌گوید.

ج) احسنت، نه اینکه به تناسباتی که در کل عالم جاری است.

س ۳) به نسبتی که ظرف وجودی دارد.

ج) احسنت، در مرتبه‌ی خود آن و نه در مرتبه‌ی کلّ عالم، هماهنگ با جریان رشد کل عالم نمی‌توانید بگویید، هماهنگ با جریان رشد خود آن است.

س ۳) یعنی امر ثابت آن ایمان قلبی خود آن در این رتبه است.

ج) احسنت.

س ۳) اگر این ایمان قلبی آن هماهنگ باشد.

ج) به نسبت ظرفیت خود آن هماهنگ است، فردا ایمان آن در درجه‌ی دیگر رشد پیدا کرد، این خطی که برای ردگیری آن کشیده بود یک درجه بالاتر می‌رود، هماهنگی حول یک محور جدیدی قرار می‌گیرد.

س ۳) که آن هم نسبت به نظام تبعیت و مشیت در این رابطه ایمان باید رشد کند تا،

ج) احسنت. حالا یک چیز دیگری را اینجا عرض کنم؛ اینجا از تعاریف نتیجه بگیرید، که پس تعاریف کاربردی است، البته در اینجا می‌شود مقدمه‌ی مسئله‌ی ایمان به خدا و معصومین را در پاورقی ذکر کنید و بگویید توضیح مشروح آن را از پایگاه نظام فکری، جای دیگری باید بدهیم، ولی آنچه را که ما می‌گوییم درباره‌ی نفس اندیشه است، درباره اندیشه‌ی بشری سه احتمال وجود دارد، یکی تطابق یقینی، یکی هماهنگی یقینی و یکی دیگر کاربرد می‌باشد. نه تطابق حقیقی برای انسان داریم و نه هماهنگی حقیقی، هماهنگی ادراکات خود انسان داریم، ولی هماهنگی ادراکات انسان با خارج به صورت یقینی برای ادراکات انسانی نداریم.

س ۵) اینجا تطابق حقیقی نمی‌شود؟

ج) نه، این طور می‌شود که تطابق در جریان است.

س ۵) یعنی اول تلاش کن و دوم آن که تجریدی است،

ج) تجریدی است و این تغییر را هم می‌بیند، احسنت. توضیحی که می‌دهید می‌توانید این طور بگویید که کم‌کم معلوم شد که ما بعضی از خواص اشیاء را نمی‌شناختیم، قبلاً آنها را معرفی کردیم، مثلاً ما آهن را فقط به یک گونه‌ی خاص تعریف می‌کردیم، روغن را به یک گونه‌ی خاصی تعریف می‌کردیم، کم‌کم معلوم شد که یک طور دیگری است، می‌توان روغن را در درجات مختلف ساخت، می‌توان از چیزهای دیگر روغن گرفت، اگر

روغن نداشته باشیم. می‌توان چه کار کرد! کم‌کم این کیفیت‌ها، کمیت‌ها، تبدیل انرژی، مثال‌هایی را می‌زنید و می‌گویید کم‌کم معلوم شد که ادراک بشر برابری نسبت به خارج ندارد. بعد بنا شد که بگوییم هماهنگ است، بعد مرحله‌ی اخیر این است که هماهنگی هم معنایش این است که اشراق به جریان پیدا شود؛ یعنی برابری یقینی جریان پیدا کند و بالاتر آن این است که کاربردی است. کاربردی این است که تعریف‌ها در جهت مطلوب‌ها مؤثر است. (این را بنویسید) بگویید علوم الآن با حالی که بشر می‌دهد به مقداری که مؤثر در مقاصد آن است، از اینجا وارد می‌شوید و می‌گویید، بنابراین تئوری‌های تحقیقی که درست می‌شود، بر این اساس درست می‌شود که به مقاصد خاصی برسد؛ یعنی انگیزه در روش فهم مؤثر شد، در تئوری، در تنظیم آن بعد می‌آید می‌گویید در متد علوم حسی قرار گرفت و متدولوژی حسی در خدمت اکسیوم‌های مفروضی که آنها هم حسی ملاحظه شوند، به گونه‌ای که کارآیی‌هایی حسی در جهت مقاصد حسی باشد، تحویل داده شد.

اینجا حمله را آغاز می‌کنید و می‌گویید؛ بنابراین تعاریف آنها برای ما نمی‌تواند کاربرد داشته باشد، مگر اینکه حل در دستگاه ما شود، و ما خود آن تعاریف را برای آن تعریف داشته باشیم.

س ۵) اگر جایگاه آن مشخص شده باشد.

ج) احسنت، تا جایگاه آن مشخص شود، کاربرد و نسبت تأثیر آن را مشخص کنیم، نحوه‌ی برخورد به آن را معین کنیم، متناظر به آن را در دستگاه خودمان ببینیم چیست، قدرت دفاع داشته باشیم. آنگاه که قدرت تهاجم پیدا کرده باشیم، اگر قدرت دفاعی ما ضعیف باشد، نتوانیم هجوم ببریم و در دستگاه خودمان منحل کنیم، حتماً آسیب‌پذیری ما بالا می‌رود. به اینجا که می‌رسید، می‌گویید متأسفانه عدم توجه به اینکه ساختارهای انسانی، ریاضی، تجربی، در فرض تجریدی نظر به آن می‌شود، علت این شده که اسلام آمریکایی در بین مسلمین رسم شود در و اینجا شروع به حمله کردن می‌کنید، که گفتن علوم دقیقه یا علوم فلان کاربردی نیست، این نظر به علوم در طبقه‌بندی منطق تجریدی است. البته ممکن است به این قسمت‌ها زیاد نپردازیم و طرف مقابل را نگزیم. تا همین جا که می‌گویید تعاریف باید منحل شود و تعریف الهی در جهت‌گیری خود ما داشته باشیم، می‌گویید اینجا قدرت دفاعی شدید پیدا می‌کند، بنابراین نتیجه می‌گیریم به اینکه استراتژی

تحقیقات. اگر استراتژی دفاع از اندیشه‌ی اسلامی است؛ یعنی جنگ با اندیشه‌ی الحادی در همه‌ی مراتب باید باشد، زیرا کاربرد و مقصدی را که آنها دارند، مقصد استکبار بر خدا و ظلم به خلق که استکبار بر خلق است. در اینجا سه فصل می‌خواهیم بگوییم؛ فصل اول: اینجا تبلیغی بنویسید؛ فصل اول در باب اینکه اندیشه‌ی الحادی استکبار با خداست و ثمره آن رذالت اخلاقی و استکبار بر خلق است. فصل دوم اینکه اندیشه‌ی استکباری اگر به رسمیت شناخته شود کاربرد عینی آن قابل حذف نیست. تعاریف کاربردی هستند. مرتباً می‌آید و گریز می‌زنید، چون تعاریف کاربردی هستند و ابزار اندیشه‌ی خاصی هستند، به درد ما به عنوان ابزار نمی‌خورند.

س ۳) تعاریف اندیشه کفر؟

ج) تعاریف و معارفی را که آنها می‌گویند ما معرفت داریم، اینها کاربردی در جهت خاصی و برای رسیدن به مقصد خاصی هستند.

س ۳) نهایتاً ما تعاریف خودمان را کاربردی در جهت خاصی تعریف کردیم.

ج) در جهت خاصی؛ تعاریف آنها هم در جهت خاصی است، آنچه را که از مشترکات ما و آنها تشخیص داده می‌شود اینجا را در فصل دوم توضیح می‌دهید، مشترکات معنی جایگاه مشترک داشتن نیست، معنی کاربرد مشترک داشتن نیست، معنی درون نظام تعاریف جایگاه مشترک داشتن نیست. و اگر جایگاه آنها را عوض کنید و تناسبات آنها را عوض کنید، تعریف جدیدی می‌شود، اگر آن تعریف را حفظ کنید، که جایگاه خاصی دارد و کاربرد و کارایی خاصی دارد و ثمره آن هم در دستگاه دیگری است، اگر منحل در دستگاه خودتان کنید، قیودی به آن اضافه یا کم می‌شود، به تناسب جایگاه آن و به تناسب کاربرد آن که هویتش تبدیل می‌شود و تعاریف خودتان است، نه تعاریف آنها، در جهت مقصد خودتان است. بنابراین مشترک نیستند، دو مجموعه‌ای که عضو مشابه داشته باشند است، ولی عضو مشترک ندارند، این شباهت برای کسی که دیدش اصالت شیء است به نظر اشتراک می‌آید.

س ۳) رجوع کنیم به فلسفه،

ج) بله. اشاره کنید، این شباهت برای کسی که اصالت ماهوی داشته باشد (نمی‌خواهد بگوید اصالت وجود)، اصالت ماهوی باشد، به نظر آن مشترک می‌آید و دچار غفلت می‌شود، ولی این شباهت برای کسی که قائل باشد به فلسفه‌ای که نظام تعاریف را به صورت مرتبط ملاحظه کند، منحل می‌شود و با نسبت تأثیر و جایگاه و خصوصیات آن و نسبت به خصایص و تعاریف قید می‌خورد، توسعه قید را می‌کند و مفهوم جدیدی را پیدا می‌کند، و دارای کارایی و کاربرد جدیدی است که از حالت اشتراح کلاً بیرون می‌آید، استراتژی نظام تحقیقات به دلیل اینکه در تبیین اسلام ناب محمدی در جمیع شؤون است.

«والسلام»